

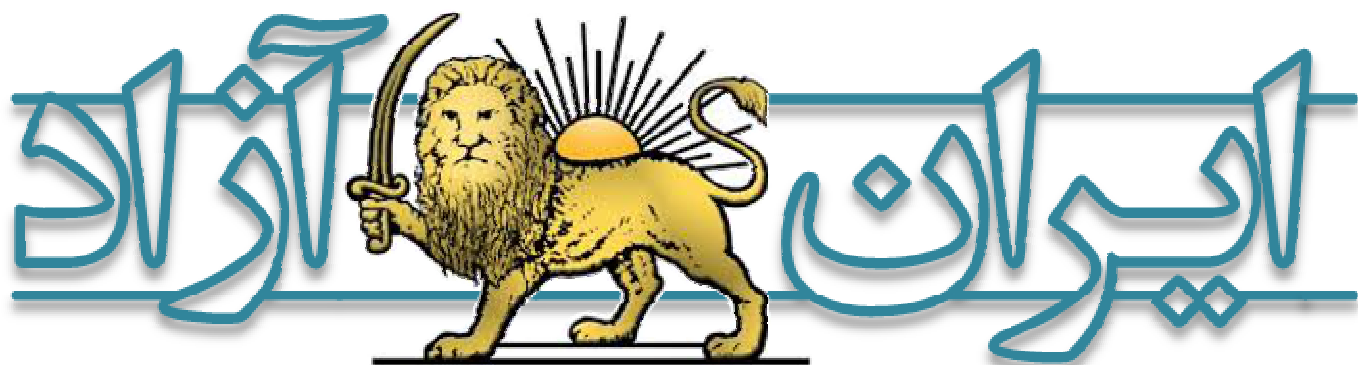
درود بر شهیدان قیام آبان

دست در کن / شو خطر کن /

خانه ی ظلم زیر و زیر کن



ماهنامه چپه ملی ایران (هلند) سال هشتم شماره ۸۴ آذر ۱۳۹۸



نویسنده	موضوع	فهرست	صفحه
جبهه ملی ایران	هشدار جبهه ملی ایران به واسطه افزایش قیمت بنزین		۳
جبهه ملی ایران	تسلیت به ملت بزرگ ایران		۴
علی تقی پور	«بانک‌های سوخته» از چه حکایت می‌کند؟		۶
	پنج سال در جبهه‌ها جنگیدم، در جواب مغز پسرم را گرفتند		۷
فرج سرکوهی	اعتراض مردم و گاندی‌های نابهنگام اما خوشبختانه بی‌تاثیر و بی‌پایگاه		۸
میر حسین موسوی	آدمکشان ۵۷ نماینده رژیم غیردینی بودند و ۹۸ نماینده ولی فقیه		۹
فرج سرکوهی	نش نکته کوتاه در متن‌شناسی اطلاعیه آقای میر حسین موسوی		۱۰
جمعی از زندانیان سیاسی	محکومیت کشتار مردم در خیابان‌ها و گرفتن اعترافات تلویزیونی		۱۱
دکتر سید هاشم آقا جری	آینده نظام ولایت فقیه در ایران تاریک است		۱۲
هادی خرسندی	پاسخ هادی خرسندی به آقای رضا پهلوی		۱۴
هنرمندان ایران	جوانان معترض به کدام گناه کشته شدند؟		۱۶
جواد کاشی	با خود چه کرده‌ایم		۱۸
نرگس محمدی	«حکومت مسئول کشتار بی‌رحمانه مردم و خشونت‌هاست، همه موظفیم در مقابل		۱۹
جبهه ملی ایران	سه قطره خونی که کالبد استقلال‌طلبی، آزادی‌خواهی و عدالت جویی نهضت ملی		۲۰
محسن مخملباف	سیمرغ ایرانی، نه سلطنت موروثی!		۲۱
حسین نوش‌آذر	نیمکت‌های خالی،		۲۶

هشدار جبهه ملی ایران به واسطه افزایش قیمت بنزین

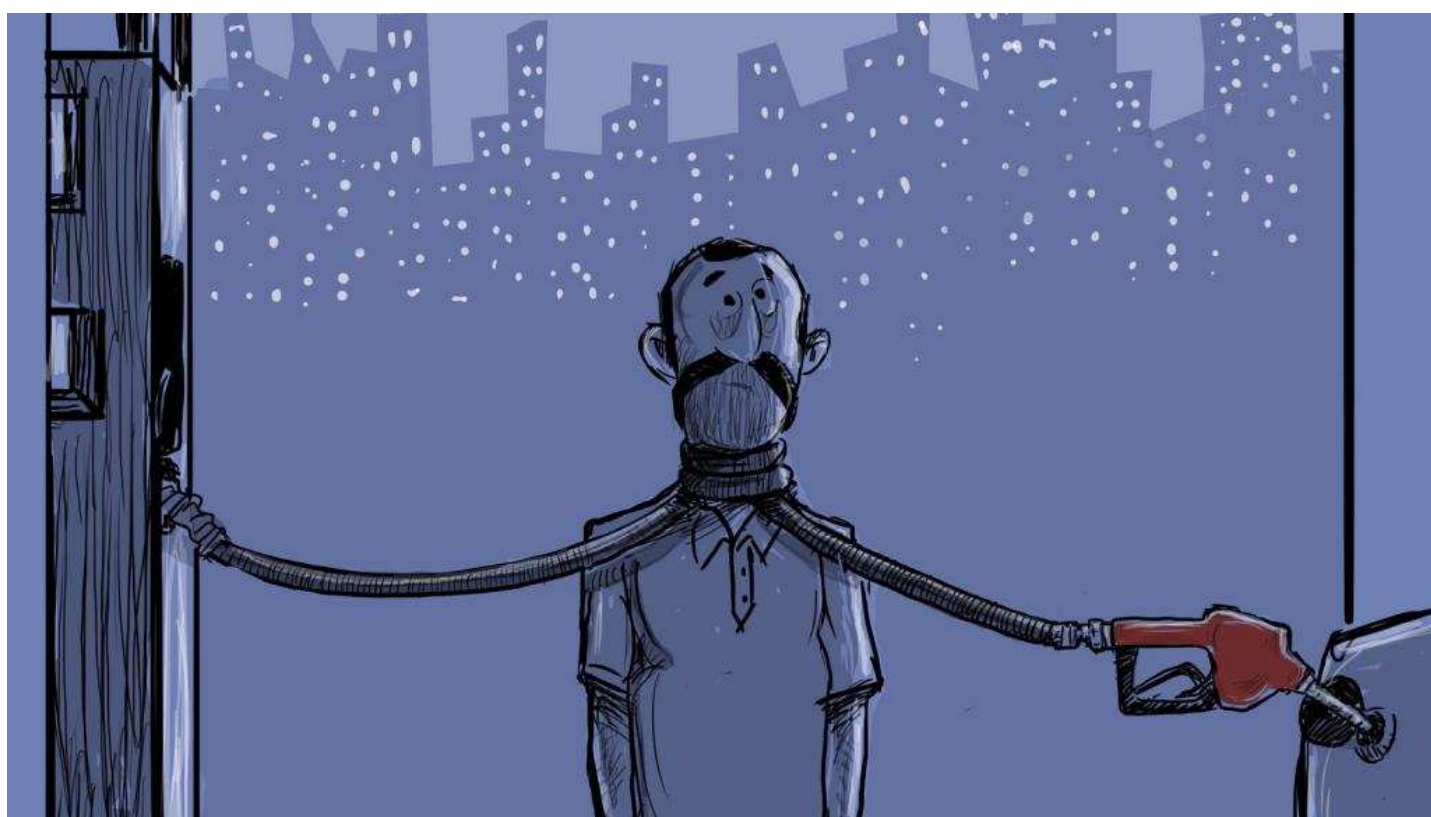
افزایش قیمت بنزین را هر چه زود تر لغو کنید

حکومت جمهوری اسلامی به طور ناگهانی قیمت بنزین را که اثرگذارترین عامل برای سایر قیمت‌ها و مایحتاج مردم است، به میزان سیصد در صد یعنی تا سه برابر افزایش داد. بدیهی است که این افزایش بهای بنزین، سریعاً هزینه ایاب وذهاب و قیمت تمام

حکومت بر خلاف گفته‌های صریح قبلی خود، ناگهان تصمیم به افزایش بهای بنزین و در نتیجه شعله‌ورتر کردن آتش گرانی‌ها و تورم بیش از پیش می‌گردد.

جبهه ملی ایران اعتقاد دارد که حکومت باید تصمیم نا به جای افزایش

همگان برای برپایی یک مجلس مؤسسان جهت تدوین یک قانون اساسی تضمین کننده حاکمیت ملی و منطبق با نیازهای امروز جامعه ایران، اقداماتی است که میتواند کشور را از بحران‌های عدیده و خطرات بزرگی که در کمین است، برهاند.

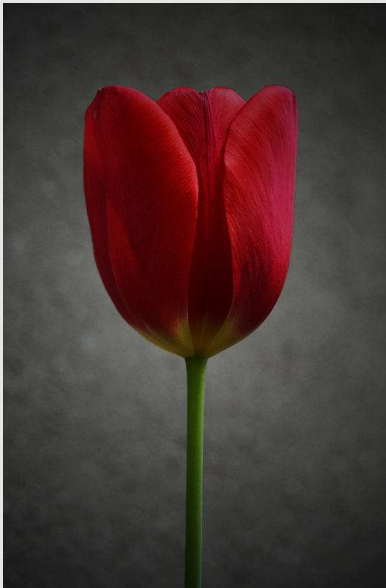


اجناس، کالاها و خدمات را بالا خواهد برد. این تصمیم نابخردانه در هنگامی گرفته شده که هم اکنون هم، ملت ایران زیر بار گرانی، تورم، فقر و بیکاری کمر خم کرده است. مسلماً اتخاذ چنین تصمیمی از سر استیصال و در اثر فشار اقتصادی و تنگناهایی است که حکومت با آن‌ها روبرو شده است. قدرتمداران جمهوری اسلامی، پس از پیروزی انقلاب، مرتکب خطاها و اشتباهات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی متعددی گردیده‌اند که بوجود آمدن بحران‌های مختلف در پیش روی کشور نتیجه آن خطاها است. اکنون در زمانی که وضعیت اقتصادی کشور متلاطم و ویران، و اوضاع معیشتی مردم نابسامان و تحمل‌ناپذیر گردیده،

قیمت بنزین را هر چه زود تر لغو کند. حکومت باید راه حل بحران‌های اقتصادی را نه در گران کردن سیصد در صدی بهای بنزین، که در مسیرهای خردمندانه دیگری جستجو کند؛ پایان دادن به خصومت بی‌دلیل با جامعه جهانی، برخورد عزتمندانه و توافر با احترام متقابل با همسایگان و قدرت‌های فرامنطقه‌ای، پایان دادن به دخالت‌های خود در مناقشات منطقه‌ای و بار کردن هزینه این مداخلات بر سرگرد ملت ایران، برخورد واقعی با فساد گسترده موجود، آزاد کردن زندانیان سیاسی، رعایت آزادی‌های اساسی و اولیه ملت ایران و تن دادن به برگزاری یک انتخابات آزاد، تحت نظارت قابل قبول برای

بیست و پنجم آبانماه 1398
تهران - شورای مرکزی جبهه ملی ایران

تسلیت به ملت بزرگ ایران



در هفته آخر آبانماه

در ایران چه گذشت؟

ها و گرانی مضاعفی را به آنان تحمیل نمود، اقدام نسنجیده و نا بهنگام و برنامه ریزی نشده ای صورت گرفت که اعتراض سراسری مردم را به دنبال داشت و سپس با کمال تأسف جنبش اعتراضی مردم با خشونت کامل سرکوب شد. بدیهی است که در فضای سیاسی بسته و عدم امکان برگزاری اجتماعات مدنی قانونمند از طرف جمعیت های سیاسی شناخته شده، اعتراضات ممکن است به صورت خودجوش و انفجارگونه صورت پذیرد.

موضوعی باشد که باید مورد بررسی و توجه قرار گیرد. که البته این شرایط عادی اکنون با توجه به تحریم ها و تنگناهای اقتصادی ناشی از آن ها وجود ندارد. اما این موضوع درخور توجه باید با بررسی وتحلیل همه جانبه و نظرخواهی از کارشناسان و با برنامه ریزی منطقی انجام شود، باید عموم مردم این نظرخواهی ها و بررسی ها را مشاهده کنند و باید کوشش شود تا یک اقناع اجتماعی تحقق پیدا کند. و بالاتر از همه باید این مسئله در دستور کار همین مجلس انتصابی متولد شده تحت نظارت استصوابی شورای نگهبان، با همه ی اما و اگرهای آن قرار میگرفت و قانونا و به طور قطع باید مجلس در جریان این تصمیم کلان و مهم که بر زندگی و معیشت آحاد ملت ایران اثر گذار است، قرار داشت و شکل اجراء و زمان بندی آن و مرحله ای کردن افزایش بهای بنزین را مورد تصویب قرار میداد. اما همه این مراحل قانونی نادیده انگاشته شد و متأسفانه نه نظر مردم، نه مجلس و نه شوک ناشی از افزایش قیمت ها دیده نشدند. و در شرایطی که هم اکنون هم بحران معیشتی، گرانی، تورم و بیکاری تسمه از گردنه مردم این سرزمین کشیده، افزایش مجدد قیمت

در نیمه شب 24 آبانماه 98 به طور ناگهانی و بدون هیچ مقدمه ای اعلام شد که بنا بر تصمیم سران قوای سه گانه، اولاً بنزین در کشور سهمیه بندی شده و ثانیاً قیمت بنزین سهمیه ای به 5/1 برابر و بنزین آزاد به سه برابر افزایش یافته است. این اقدام ناگهانی هیئت حاکمه جمهوری اسلامی به مثابه یک شوک سنگین جامعه ایران را به حالت التهاب و هیجان در آورد. زیرا همه آگاهی دارند که قیمت بنزین به عنوان یک کالای اساسی و استراتژیک، روی قیمت تمام کالا ها و مایحتاج مردم اثر مستقیم و فوری و همچنین تأثیر غیر مستقیم و طولانی مدت خواهد داشت. همه ایرانیان نسبت به این تصمیم ناگهانی، متحیر و متعجب شدند و بسیاری از آحاد ملت به ویژه شهروندانی که در شرایط سخت تری از نظر اقتصادی و معیشتی قرار دارند، خشمگینانه به حالت عصیان در آمدند و از صبح روز 25 آبان موجی از اعتراض از شمال تا جنوب واز غرب تا شرق کشور را فرا گرفت.

ممکن است بالا بردن بهای بنزین در یک شرایط عادی، از لحاظ موازین اقتصادی و محیط زیستی و جلوگیری از قاچاق آن، به بیرون از مرزها



منافع ملی، استقلال و حفظ تمامیت
ارضی کشور است.

دهم آذر ماه 1398

**تهران - شورای مرکزی جبهه
ملی ایران**

رعایت قانون و بها دادن به مردم و در
نظر گرفتن مصالح و منافع ملی و
پرهیز از خشونت، مین عزیزمان از
گرفتاری ها و صدمات بزرگ تر محفوظ
بماند. هیئت حاکمه جمهوری
اسلامی باید توجه داشته باشد که
ملت ایران صاحبان واقعی و حتمی این
کشورند باید به نظرات آن ها گوش
فراداده و به عقاید آنها احترام بگذارد.
تشبث به سرکوب و استفاده از نیروی
قهریه راه به جایی نمیرد. تنها فراهم
کردن فضای باز سیاسی و رعایت
آزادی های اساسی و اولیه ملت ایران
مانند آزادی احزاب، آزادی اجتماعات،
آزادی بیان و قلم، آزادی تشکیل
اتحادیه ها و سندیکا ها، آزادی بهره
گیری از تمام رسانه ها ی ارتباط
جمعی و آزادی انتخابات درمان درد
های جامعه ایران است. رفع مشکلات
اقتصادی را باید در اتخاذ سیاست
خارجی مستقل ایرانی و رفع تنش با
جامعه جهانی و هزینه کردن منابع
مالی کشور در راه توسعه و افزایش
تولید و اشتغال و مبارزه واقعی با
فساد گسترده و حیرت انگیز و به هدر
ندادن منابع مالی کشور در خارج از
مرز ها و در مناقشات منطقه ای بدور
از منافع ملی ایران، جستجو نمود.
آنچه که مورد تایید و تاکید جبهه ملی
ایران است توجه ویژه به دموکراسی،

در طول این اعتراضات چند روزه، صد
ها تن از مردم به ویژه جوانان این
کشور، جان خود را ازدست دادند و
صدها نفر مجروح و معلول گشتند و
هزاران نفر به زندان های سراسر
کشور گسیل شدند. چندین شعبه
بانک و چندین پمپ بنزین و ساختمان
های دولتی به گونه ای سئوال بر
انگیز به آتش کشیده شده و منهدم
شد و میلیاردها تومان خسارت به
اموال عمومی، یعنی اموال متعلق به
مردم این سرزمین وارد گردید. مسلما
تهاجم به بانک ها و آتش زدن پمپ
بنزین ها و تخریب اموال عمومی
نمیتواند کار افراد آگاه و وطن دوست
باشد و این گونه اقدامات که برای
همگان سئوال ها و تردیدهای بسیاری
را ایجاد کرده از نظر ملت ایران محکوم
است.

جبهه ملی ایران مصیبت های عظیم
پیش آمده را به ملت بزرگ ایران به
ویژه به خانواده هایی که عزیزان خود
را از دست داده اند تسلیت میگوید و
خواهان آزادی فوری زندانیان سیاسی
به خصوص هزاران زندانی اعتراضات
اخیر میباشد. جبهه ملی ایران اعمال
خشونت را به هر شکل و از طرف هر
نهاد یا گروه و یا هر شخصی تقبیح و
محکوم میکند. و امید وار است که با

«بانک‌های سوخته» از چه حکایت می‌کند؟

علی تقی‌پور

۰۱ آذر ۱۳۹۸

برگرفته از تریبون زمانه *

بانک‌های سوخته‌ی برجا مانده‌ی امروز، انشاء طبقات فقیر است بر دفتر شهرها. این انشاء را غلط نخوانیم و بد تفسیر نکنیم تا این زبان توده‌های بی‌زبان دوباره مجبور نباشد این چنین به سخن درآید.

سیستماتیک که هر روز در مقابل چشم آن‌ها خودنمایی می‌کرد. در روز حادثه، در روزی که مردم خشم خود را به خیابان‌ها آوردند، روزی که خشم روح آن‌ها را به هم گره زده بود این نمادها بودند که به زبان مشترک آن‌ها تبدیل شد و هدایت‌گر روح آن‌ها. مردم فقیر و جوانان بیکار بانک‌ها را آتش زدند چرا که از تبعیض، بی‌عدالتی، فساد، رانت و ناکارآمدی به تنگ آمده بودند. تعداد بانک‌های سوخته به حدی است که در



تبعیض‌ها را ندارد. در نظر مردم، بانکی که با سرمایه‌های بانک مرکزی، یعنی بیت‌المال، حمایت می‌شد تا

ذهن هر روشنفکر و سیاستمداری که سال‌ها از درد این اقشار و طبقات ضعیف بدور مانده قابل هضم نیست و گنج و سر درگم داریم از خود می‌پرسند «مردم چرا باید اموال خود را تخریب کنند، دست‌هایی در کار است. این‌ها مردم نیستند این رفتار با عقل جور در نمی‌آید «غافل از اینکه این «دال» در ذهن آن‌ها به «مدلول» مشترکی دلالت نمی‌کند و این بارزترین نشانه دورافتادگی این روشنفکران و سیاستمداران از رنج مردم است.

بانک‌های سوخته‌ی برجا مانده‌ی امروز، انشاء طبقات فقیر است بر دفتر شهرها. این انشاء را غلط نخوانیم و بد تفسیر نکنیم تا این زبان توده‌های بی‌زبان دوباره مجبور نباشد این چنین به سخن درآید. خشم، را درمان کنید. مجازات مردم خشمگین، درمان خشم نیست.



سرپا بمانند سود و ثمره اصلیش دائم به کام دیگران بود. سال‌ها گذشت تا این بی‌عدالتی‌ها و تبعیض، در ضمیر ناخودآگاه جمعی آن‌ها نماد مشترکی یافت، نمادی ملموس و قابل فهم برای همه طبقات و اقشار اجتماعی. نمادی شیک که هر روز مدرن‌تر می‌شد و چون قارچ در بهترین جای هر خیابانی سربرمی‌آورد. بانک نمادی شد از غارت، نمادی از رانت، نمادی از نهادی که ضوابط در آن مغلوب روابط بود، نماد فساد

آن‌گاه که اعتراضات گسترده روزهای اخیر فروکش کند و جریان اطلاعات بعد از قطعی اینترنت برقرار شود، آمارها رفته‌رفته دقیق‌تر و معنادارتر می‌شوند. چنانچه تا کنون پیداست، در کنار آمار کشته‌شدگان که هم‌چنان بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شود، سیر صعودی یک آمار دیگر هم بسیار چشم‌گیر خواهد بود؛ «بانک‌های سوخته.»

در تمام شهرهایی که آتشی افروخته شد بانک‌ها هیزم اصلی این آتش بودند. چرا بانک‌ها این چنین در آتش خشم طبقات ضعیف و فقیر جامعه سوختند؟ بانک در نظر مردم به چه دلالت می‌کرد؟

هر روز در خبرها مردم می‌شنیدند، عده‌ی معدودی از آقازاده‌ها و نورچشمی‌ها میلیاردها تومان وام گرفته‌اند و پس نمی‌دهند. گروهی از جوانان نورچشمی یک شبه پولدار شده با وام‌های کلان با تفرغی عجیب در هر عرصه‌ای از سینما گرفته تا ورزش، سر بر می‌آورند. برای مردمی که در تحلیل وقایع درگیر روابط پیچیده نمی‌شوند، وام‌های کلان بانکی وجه مشترک همه این پیروزی‌های یک شبه بود. کلید اصلی خوشبختی آن‌ها، وام‌های بی‌رویه‌ای است که پرداخت می‌شوند و هیچ

مسئولی نیز برای بازپس‌گیری این سرمایه‌ها و توقف روند وام‌دهی از سطح شعار فراتر نمی‌رود. عامه مردم خود را می‌دیدند که برای کوچک‌ترین وامی با هزار زحمت مواجه‌اند و عده‌ای با یک سفارش کامروا می‌شوند. شهروندان تبعیض را هر روز تجربه می‌کردند و دریافته بودند که در مقابل قوانین بانکی برابر نیستند و هیچ نماینده مجلس و رئیس‌جمهوری قدرت غلبه بر این

پنج سال در جبهه‌ها جنگیدم، در جواب مغز پسر مرا گرفتند

رادیو فردا - منوچهر بختیاری، پدر پویا بختیاری، در گفت‌وگو با رادیو فردا



می‌گوید که پسر ۲۷ ساله‌اش روز شنبه، ۲۵ آبان‌ماه، در مهرشهر کرج

«در کنار مادرش به ضرب گلوله کشته شد.»

پویا بختیاری، متولد سال ۱۳۷۱، در دومین روز از اعتراضات به افزایش قیمت بنزین با مادر و خواهرش به راهپیمایی رفته بود که به گفته پدرش، جمعه‌اش در همین راهپیمایی هدف گلوله قرار گرفت و پیش از رسیدن به بیمارستان جان باخت.

پویا بختیاری روز ۲۸ آبان‌ماه به خاک سپرده شد.

منوچهر بختیاری در این مصاحبه از جزئیات کشته شدن پسرش و حوادث بعد از آن گفته است.

دور تازه اعتراضات گسترده در ایران در روزهای آخر آبان‌ماه گذشته با خبر ناگهانی افزایش قیمت بنزین آزاد به سه برابر آغاز شد.

حکومت جمهوری اسلامی از روز دوم

یعنی شنبه، ۲۵ آبان‌ماه، با قطع کردن ارتباط آن‌لاین مردم و سرکوب گسترده معترضان به این اعتراضات پاسخ داد. طبق برآوردهای رادیو فردا و سازمان عفو بین‌الملل، پاسخ حکومت به اعتراض ناراضیان دست‌کم ۱۴۳ کشته و بیش از چهار هزار بازداشتی به دنبال داشته است.

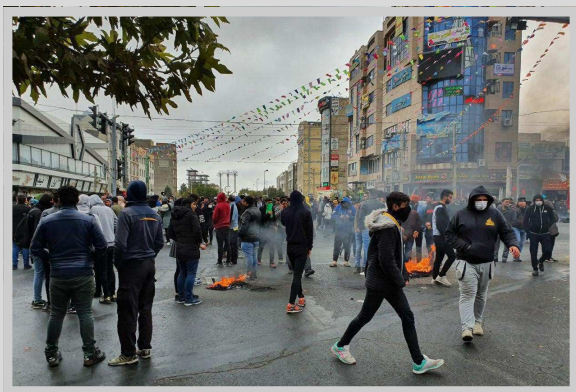
در میان قربانیان اعتراضات دو کودک ۱۳ و ۱۴ ساله هم بوده است.

این در حالی است که مقام‌های ایرانی حال نزدیک به یک هفته است که از «پیروزی بر اشراک» سخن می‌گویند.

اما به گفته پدر پویا بختیاری او در روز شنبه هفته گذشته فقط به راهپیمایی رفته بود تا «بگه چرا بنزین گرون شده.»

بگذار برخیزد مردم بی لبخند
بگذار برخیزد

احمد شاملو



بگذار برخیزد

بر کدام جنازه زار می زند این ساز؟
بر کدام مرده ی پنهان می گرید
این ساز بی زمان؟
در کدام غار بر کدام تاریخ می موید
این سیم و زه، این پنجه ی نادان؟
بگذار برخیزد مردم بی لبخند
بگذار برخیزد

زاری در باغچه بس تلخ است
زاری بر چشمه ی صافی
زاری بر لقاح شکوفه بس تلخ است
زاری بر شرع بلند نسیم
زاری بر سپیدار سبز بالا بس تلخ است
بر برکه ی لاجوردین ماهی و باد
چه می کند این مدیحه کوی تباهی؟
مطرب کور خانه به شهر اندر چه می کند،
زیر دریچه های بی گناهی؟

گزارش تلویزیون الحدث از آمار شهدا و مجروحان و دستگیر شدگان قیام دستگیرشدگان ۲۵۱ شهید در ۲۰ شهر ۳۷۰۰ مجروح ۷ هزار تن دستگیرشده شهادت یک کودک ۱۳ ساله توسط نیروهای سرکوبگر

درخپایان را حرام دانست. این فتوای آیت الله سیستانی پس از کشته شدن تعداد زیادی از معترضان در عراق و در ایران صادر شده است. عبدالمهدی کرملایی نماینده رسمی آیت الله سیستانی در نماز جمعه امروز اعلام کرد: کشتن مخالفان و معترضان خیابانی حرام است و نظام باید به خواست مردم پاسخ بدهند.

۱ آذر ۱۳۹۸

فرمان خامنه ای برای

کشتار باطل است. آیت الله

العظمی علی سیستانی مرجع تقلید شیعه امروز جمعه در فتوایی برای پیروان شیعه، کشتن معترضان

اعتراض مردم و گاندی‌های نابهنگام

اما خوشبختانه بی‌تاثیر و بی‌پایگاه



فرج سرکوهی

جمهوری خواهان ایران.

خانم‌ها و آقایان بدون هیچ پایگاه موثری در ایران، از اروپا و آمریکا، برای مردم ایران دستور العمل صادر کرده، مردم را به «ادامه و گسترش اعتراضات خیابانی» به شکل مدنی و مسالمت‌جویانه «فراخوانده اما نفرموده‌اند که «شکل مدنی و مسالمت‌جویانه»ی مبارزه مردم معترض در خیابان، در برابر نیروهای امنیتی که به آنان تیراندازی می‌کنند، در برابر حکومتی که حتی به اعتصاب‌های صنفی کارگران نیز با زندان و شکنجه و سرکوب خشن پاسخ می‌دهد و... چگونه باید باشد؟

انشا نوشتن در باره خشونت‌پرهیزی، که خشونت سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی شده‌ی حکومت و واکنش و مقابله مردمی با خشونت حکومتی را «یک و همان چیز» می‌داند و هر دو را «خشونت» می‌نامد، البته بسیار آسان است. توصیه «شکل مدنی و مسالمت‌جویانه» از راه دور نیز، توصیه‌کنندگان محترم مردم را به «اعتراضات خیابانی» فرامی‌خوانند اما نمی‌گویند که «شکل مدنی و مسالمت‌جویانه» در برابر گلوله چی است. برای کلی‌گویی و انشانویسی نیازی به دقیق و روشن بودن توصیه نیست. همین که توصیه ظاهری موجه داشته باشد کافی است. تا آن جا که دیده‌ایم و خوانده‌ایم در خیابان و در برابر سرکوب خشن برهنه و گلوله، یعنی در برابر مرگ، جز فرار یا مقابله راهی نیست. (اعتصاب عمومی که برخی می‌گویند البته خوب است اما شعاری است شاید هنوز نابهنگام و البته شدنی و معقول در آینده و در گام‌های بعد. بحث من در باره موقعیت کنونی و در باره «اعتراض خیابانی» است).

هیچ کس از جمله من طالب خشونت نیست و همه کس گذار مسالمت‌آمیز را بر هر شیوه‌ای ترجیح می‌دهد، اما شورش‌های خودانگیخته و خودجوش مردم علیه نظام‌های استبدادی در همه جای جهان ترکیبی است از شیوه‌های گوناگون و متناسب با رفتار حکومت.

مردم معترض در خیابان، گاه که خشونت حکومتی به مثل در حد تیراندازی نیروهای امنیتی و... به مردم

شدید می‌شود، با حمله به نیروهای سرکوب، با حمله به برخی مراکز حکومتی و... واکنش نشان می‌دهند. حتی در دموکراسی‌های اروپای غربی نیز مردم معترض گاه در برابر خشونت پلیس مقاومت و با آن مقابله می‌کنند. درست است که این گونه واکنش جمعی مردم را در کنار خشونت سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی شده حکومتی قرار دهیم و ندانیم که «میان ماه من تا ماه گردون / تفاوت از زمین تا آسمان است»؟

وقتی مردم را به اعتراض خیابانی فرامی‌خوانید و می‌دانید که با گلوله داغ سربی رو به رو خواهند شد به این پرسش فکر کرده‌اید که مردم در برابر گلوله چه باید بکنند؟ فرار و به خانه رفتن - یعنی همان که نیروهای سرکوب‌گر می‌خواهند - یا مقابله یا چه؟

برخلاف نظر این محفل‌ها حکومت جمهوری اسلامی برای «توجیه» خشونت خود نیازمند به حرکت‌های مردمی نیست. اگر خانم‌ها و آقایان صادرکننده این اطلاعیه چهل سال گذشته را از یاد برده‌اند کافی است تا به رخدادهای دی ماه ۹۶ تاکنون نگاه کنند.

بخش مخفی اطلاع طلبان حکومتی

محفل‌های کوچکی که بدون هیچ پایگاهی در جامعه خود را حزب و اتحاد و... می‌خوانند هنوز به بخشی از اصلاح طلبان حکومتی امیدوار هستند و رنه در اعلامیه خود نمی‌نوشتند «بخش مسلط اصلاح طلبان بیش از پیش در وضعیت موجود هضم شده اند». فقط «بخش مسلط اصلاح طلبان» حکومتی و نه همه آن‌ها. بخش غیرمسلط؟! هم در حکومت است و بهره‌مند از رانت‌ها و هم چون امام دوازده شیعیان مخفی.

این محفل‌ها هنوز هم از گذار از جمهوری اسلامی نمی‌گویند و به جای آن ترکیب مبهم «تغییرات سیاسی ساختاری» را در اطلاعیه خود به کار برده و خواستار «یافتن راهکارمناسبی» برای حل مشکل «کسری بودجه» دولت اسلامی هستند شاید به قصد دلجوئی از همان بخش غیرمسلط اصلاح طلبان حکومتی.

در پاسخ کسانی که با خواندن این متن مرا به تقدیس خشونت یا طرفداری از خشونت متهم می‌کنند همین حالا می‌نویسم: باشه. شما خوبی. شما گاندی و عیسی مسیح هستی و من شمربین ذی الجوشن. قبول؟»

در پاسخ کسانی که با خواندن این متن مرا به تقدیس خشونت متهم می‌کنند همین حالا می‌نویسم: باشه. شما خوبی. شما گاندی و عیسی مسیح هستی و من شمربین ذی الجوشن. قبول؟»

گسترده‌ی اعتراض‌ها، (بیش از ۱۰۰ شهر)، حضور لایه‌های گوناگون جامعه از جمله لایه‌های فقیر و کم‌درآمد و لایه‌های میان‌درآمد در کنار هم، سرعت فراگیری، حرکت‌های نمادین و شعارهای سیاسی رادیکال ساختاری و... از شاخصه‌های اعتراض‌های اخیر است که با هر نتیجه‌ای، از جمله با عقب نشینی حکومت یا با سرکوب موقتی مردم، گامی است بلند در فرآیندی که از دی‌ماه ۹۶ آغاز شد و هر بار و در هر گام با بسامدی پرتوان‌تر و فراگیرتر به گره‌گاه یا نقطه عطف نهائی نزدیک‌تر می‌شود، اما این یادداشت نقدی است بر یک برخورد.

میان ماه من تا ماه گردون

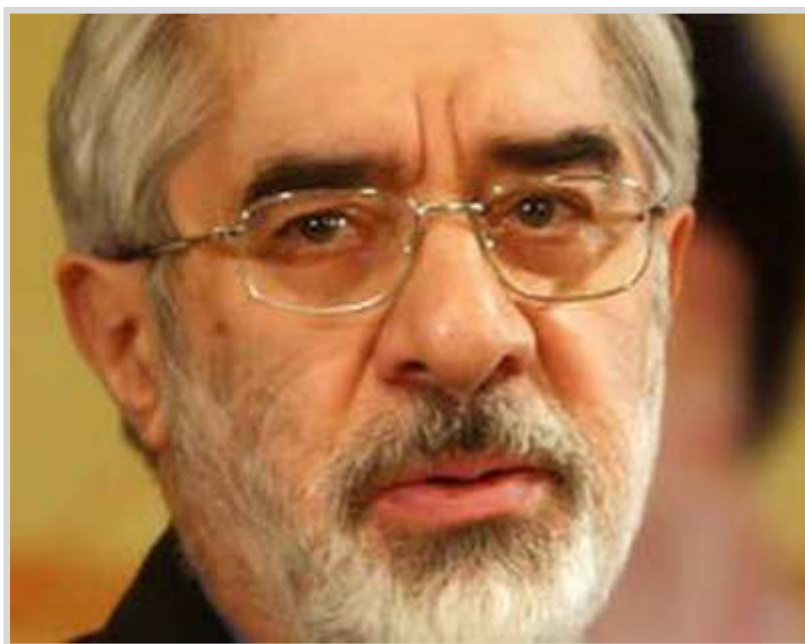
«از تظاهرنندگان مصرانه درخواست می‌کنیم که از خشونت بپرهیزند و به مبارزات خود به شکل مدنی و مسالمت‌جویانه ادامه دهند»

از اعلامیه‌ی مشترک «هیئت‌های سیاسی - اجرائی حزب چپ ایران (فدائیان خلق)، اتحاد جمهوریخواهان ایران، سازمان‌های جبهه ملی ایران در خارج از کشور، همبستگی

پیام میرحسین موسوی در واکنش به وقایع اخیر کشور؛

آدمکشان ۵۷ نماینده رژیم غیردینی

بودند و ۹۸ نماینده ولی فقیه



میرحسین موسوی، در پیامی از حصر ده ساله ضمن ابراز همدردی با خانواده‌های کشته‌شدگان وقایع روزهای اخیر، افزایش قیمت بنزین را اقدامی غیر معقول و کاسبکارانه و نحوه برخورد با مردم معترض را شبیه کشتار میدان ژاله در شهریور ۵۷ دانست و نسبت به عواقب آن هشدار داد.

به گزارش کلمه، متن بیانیه نخست‌وزیر محصور دوران دفاع مقدس به شرح زیر است:

بسمه تعالی

برخورد خشن و خونین با مردمی خشمگین و فرودستانی جان به لب رسیده که در اعتراض به یک تصمیم غیر معقول کاسبکارانه و مخالف منافع اقشار مستضعف، و زخم خورده از سیاست‌های خانمان برانداز به خیابان‌ها آمده بودند، و تأمل در گستردگی اعتراض‌ها در تهران و سایر نقاط کشور که نشان‌دهنده سرخوردگی همگانی در میان اقشار جان به لب رسیده از اوضاع کشور دارد شباهت تام و تمام با کشتار

آنجا فرمانده کل قوا شاه بود و امروز اینجا ولی فقیه با اختیارات مطلقه. بنده به همه خانواده‌های شهیدان بیگناه تسلیت می‌گویم و عرض می‌کنم زخم وارد شده بر جان و تن ملت التیام نخواهد یافت مگر با معرفی آمرین و مباشرین این کشتار و محاکمه علنی آنها و توضیح بدون لکنت دلایل این جنایت آشکار. وگرنه صدا کلفت کردن و دم از میان یک جنگ جهانی بودن پاسخی قانع کننده به مردم نیست و این فرافکنی‌ها نمی‌تواند زخم عمیق و خطرناک وارد شده را التیام بخشد. کافی است نظام به عواقب کشتار میدان ژاله توجه کند.

بیرحمانه مردم در ۱۷ شهریورخونین ۵۷ دارد. آدمکشان سال ۵۷ نمایندگان یک رژیم غیر دینی بودند، و ماموران و تیراندازان آبان ۹۸ نمایندگان یک حکومت دینی.



شش نکته کوتاه در متن‌شناسی اطلاعاتی آقای میر حسین موسوی



خواست و زبان و لحن بیانۀ پیامی است که با مهر رهبر جنبش سبز بر سپری شدن و به تاریخ‌سپاری این جنبش و ناممکن بودن اصلاحات در چارچوب اسلامی گواهی می‌دهد

اطلاعیه آقای میرحسین موسوی به دلیل زبان انتقادی صریح و روشن، هدف گرفتن مستقیم «ولی فقیه» در بند بودن نویسنده‌ی آن نشانه‌ای است از شجاعت فردی و پایبندی نویسنده به اعتقادات خود و نیز نشانه‌ی آن که آقای موسوی نیز تا حد زیادی از جنبش سبز، اصلاحات در درون ساختار حکومت اسلامی و «ولی فقیه» برگزیده و اگر به این اطلاعیه پای‌بند باشد دیگر مبلغ مستقیم و غیرمستقیم شرکت در انتخابات به سود روحانی و نسخه‌های مشابه آن نخواهد بود و اگر چنین باشد این اطلاعیه پیامی است جدی برای کسانی که هنوز به اصلاحات در درون ساختار جمهوری اسلامی و جنبش سبز فکر می‌کنند.

۱- یک سان‌انگاری ددمنشی حکومت اسلامی در روزهای اخیر، و در گذشته نیز، با کشتار میدان ژاله در این اطلاعیه، نه فقط از منظر شمار کشته‌شدگان، (که حتا یک بار تیراندازی به مردم معترض نیز جنایت است)، که بعلاوه از منظر تفاوت بسیار این دو موقعیت، تفاوت ساختاری ارتش شاه با نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی، تفاوت شیوه برخورد دو نظام استبدادی با معترضان، تفاوت ماهوی و ساختاری دو نظام سلطنتی و اسلامی و... مقایسه‌ای ناروا و کژدیده کردن تاریخ است. کارنامه جمهوری اسلامی در

کشتار جمعی مردمان به آبان ماه امسال محدود نیست. نتایج کشتار میدان ژاله نیز، برخلاف بیانیه‌ی آقای موسوی، با نتایج کشتار مردم در روزهای اخیر یکی نیست.

۲- شبیه‌سازی‌هایی از این دست شاید پیامی را «ساده» کند اما تفاوت‌های ماهوی، ساختاری، تاریخی و... دو نظام و دو موقعیت متفاوت را پوشانده و به نتیجه‌گیری‌های نادرست منجر می‌شود به ویژه به هنگامی که سخن از دو نظام و دو موقعیت کاملاً متفاوت در میان است.

۳- نویسنده اطلاعیه خود در کشتارهای جمعی ۶۰ و ۶۷ در قدرت بوده است. کارنامه گذشته هر سیاستمداری بر حال و آینده او سایه انداخته و از معیارهای سنجش موضع‌گیری‌های او است. مسئولیت‌پذیری از رکن‌های اصلی اعتقاد به دموکراسی و نشانه احترام به ارزش‌های انسانی است و مسئولیت ناپذیری از نشانه‌های اصلی خوی استبدادی و بی‌صدافتی.

۳- جنبش سبز، که آقای موسوی رهبر اصلی آن بود، به تاریخ پیوسته است. اکثریت جامعه ایرانی از جنبش سبز برگزیده و امید به اصلاحات در درون ساختار حکومتی را به خاک سپرده است. دی ماه ۹۶ و روزهای اخیر مهر تائیدی است بر این برگزیدن.

این درست که بخشی از لایه‌های ثروتمند و بخشی از لایه‌های میان‌درآمد برخورد از رانت‌های نفتی هنوز هم از اصلاحات در درون ساختار مسلط سخن گفته و در اعتراض‌های مردمی اخیر حضور نداشتند اما بخش مهمی از لایه‌های میان‌درآمد، حامیان سابق اصلاحات حکومتی و جنبش سبز، در سال‌های اخیر نابود و به اردوی کم‌درآمدها رانده شده‌اند، بخش مهمی سرخورده و بخشی از آنان به اعتراض‌هایی پیوسته اند که خواست اصلی آن گذر از نظام مسلط است.

۴- آقایان موسوی و خاتمی و کروبی و دیگر چهره‌ها و نهادهای سیاسی اصلاح طلب حکومتی و جنبش سبز و دنباله تبلیغاتی آن‌ها در رسانه‌ها فارسی زبان خارج از کشور، و نیز هنرمندان و سلبریتی‌های رانته که با تبلیغات مستقیم و غیرمستقیم از

روحانی و فهرست قاتلان امید خاتمی حمایت کردند، مسئولیت کارنامه نامزد مطلوب خود را بر عهده دارند. کارنامه دولت روحانی نیز میخ دیگری است بر تابوت اصلاح‌طلبی حکومتی.

۵- تحقق خواست آقای موسوی در این اطلاعیه «معرفی آمرین و مباشرین این کشتار و محاکمه علنی آنها»، جز با سرنگونی جمهوری اسلامی ممکن نیست چرا که همه دولتمردان جمهوری اسلامی، از رهبر و فرماندهان سپاه و روسای نهادی امنیتی و پلیسی تا رئیس جمهور و روسای قوه قضائیه و مجلس و... به صراحت و روشن و واضح، گرچه با بیان‌های گوناگون، از کشتار مردم معترض حمایت کردند. «آمرین و مباشران» این کشتار، و کشتارهای قبلی، همه دولتمردان سیاسی و نظامی و امنیتی و... نظام اسلامی هستند و محاکمه آن‌ها، که خواستی به حق است، جز با سرنگونی این نظام ممکن نیست.

۶- اگر آقای موسوی به شرط اصلی تحقق خواست خود اندیشیده و آن را پذیرفته باشد می‌توان گفت که او نیز خواهان گذر از نظام اسلامی است. این خواست و زبان و لحن این بیانۀ پیامی است روشن به کسانی که هنوز به رویای جنبش سبز دل بسته‌اند، پیامی که با مهر رهبر جنبش سبز بر سپری شدن و به تاریخ‌سپاری این جنبش و ناممکن بودن اصلاحات در چارچوب اسلامی گواهی می‌دهد.

بیانیه جمعی از زندانیان سیاسی «زندان رجایی شهر کرج» در محکومیت کشتار مردم در خیابان‌ها و گرفتن اعترافات تلویزیونی

خوانند و بعد می گویند "مردم خودشان همدیگر را می کشند!" بعد هم همدستان مرئی و نامرئی آنها در داخل و خارج کشور یعنی آن "خود فرزانه دانانی" که دائما به تندر قیام های مردمی پارس جنبش اصلاحی و جنبش مدنی و شرکت در انتخابات و... را می کنند هم به کمک نظام آمده و این جنایات را تئوریزه و توجیه می کنند ، ولی غافل از آنکه قیام آزادیخواهانه و عدالت طلبانه مردم میهنمان فضای بی هزیبگی و مفت خوری را بر همه دودوزه بازان و وارفتگان سیاسی یکسره بسته است اگر چه با هزینه بسیار سنگین صدها شهید و زخمی و بیش از چندین هزار دستگیری ، و در سطحی دیگر این واقعیت را به اثبات رساند که همانگونه که لبنان و عراق ، سوریه نشدند و نمیشوند ، ایران هم سوریه نمیشود چون آنکه سوریه را سوریه کرد اکنون در اوج ورشکستگی اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی با اندک توان باقیمانده اش یعنی زور ، سرکوب و اسلحه، مستاصل، مشغول کشتار جوانان ایران است ولو اینکه چندین هزار را هم بکشد . این سوریه ای شدن نیست ... سرنگون می شود ولی سوریه نمی شود . محمد بنزاده امیرخیزی ، محمد علی منصوری، سعید ماسوری، حسن صادقی، مجید اسدی ، آرش صادقی ، پیام شکبیا

مجامع و نهادهای بین المللی و حقوق بشری خواستار محکوم کردن این اعمال جنایت کارانه و تشکیلات گروههای تحقیق و

حقیقت یاب هستیم ، چرا که حکومت بعد از کشتار مردم در خیابانها ، برای مرعوب کردن ، دست به کشتار بازداشت شدگان هم خواهد زد و آن را مستند به اعترافات اجباری تلویزیونی خواهد کرد(خصوصا که اغلب بازداشت شدگان نوجوان و جوان هستند) این در حالی است که حکومت برای مردم به جان آمده از این همه ظلم و تعدی و فساد ، راه دیگری را برای مطالبه حقوقشان باقی نگذاشته و این اولیه ترین حق آنها (یعنی حق اعتراض) را هم این گونه وحشیانه پاسخ می دهد تا آنجا که حتی نمایندگان دست نشانده و منصوب حکومتی هم به آن اعتراف دارند! طی این اعتراضات و قیام شجاعانه جوانان میهنمان بار دیگر اصلاح ناپذیری این نظام بر همه عیان شد ، که حتی کوچکترین تجمع و اعتراض معیشتی را هم چه اصلاحطلب و چه اصولگرا با گلوله پاسخ می دهند و با نعل وارونه مردم را خشونت طلب ، اشرار و یاغی می

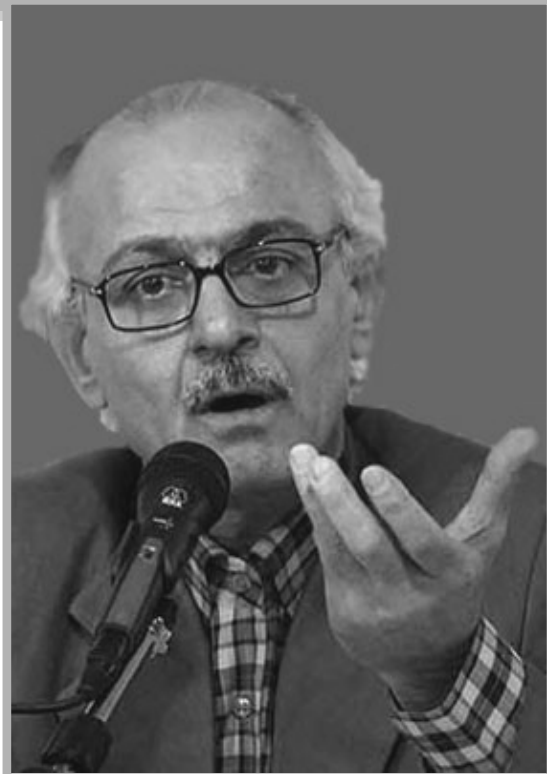


از روز شنبه ۲۵ آبان که گروه گروه جوانان و نوجوانان از دختر و پسر را با کامیون به بند ۸ می آوردند زندانیان عادی و پرسنل زندان هم از سبوعیت و وحشیگری با دستگیرشدگان به وحشت افتاده بودند. دستگیرشدگان را با کامیون به محوطه بند ۸ (که معروف به بند اطلاعات و سپاه است و اساسا زندانی است مستقل در داخل زندان گوهردشت) می آوردند و با شلاق و باتوم و مشت و لگد به جان آنها می افتادند در حالیکه چشم بسته و دستبند زده بودند ... زخمی و غیر زخمی هم تفاوتی نداشت . این تنها شمه ای از رفتار و استقبال آنها، برای ورود بازداشت شدگان به زندان است... بازداشت شدگانی که حتی بقول خودشان تنها معترض وضعیت معیشتی خویش بوده اند ولی حال به اسم اشرار و نفوذی و اجیرشده به شلاق و شکنجه و اعتراف اجباری کشیده می شوند ، به بهانه امنیت! و معلوم نیست امنیت چه کسی؟! امنیت نظام یا امنیت مردم؟ زیرا حاکمان این درس را از پدر عقیدتی خویش ماکیاولی بخوبی آموخته اند که "وقتی امنیت مطرح است هیچ ملاحظه ای که عدالت - بی عدالتی ، انسانیت - بی رحمی، سرافرازی- سر شکستگی و امثالهم در آن نقش داشته باشند مطلقا نباید در نظر گرفته شود".

ما زندانیان سیاسی زندان گوهردشت کرج ضمن محکوم کردن این وحشیگری ها و رفتارهای ضد انسانی با دستگیرشدگان، و آرزوی صبر و پایداری برای همه خانواده های داغدار ، حمایت قطعی خود را از اعتراضات و قیام عادلانه مردم و جوانان با غیرت میهنمان اعلام می داریم و از کلیه



آینده نظام ولایت فقیه در ایران تاریک است



«الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلُمِ»
حکومت کافر [اما عادل] می‌پاید اما
حکومت ظالم [هرچند مسلم]
نمی‌ماند.

چند روزی است که مردم به‌جان‌آمده در حدود ۱۵۰ شهر در سرتا سر ایران به خیابان آمده‌اند و فریاد اعتراض سر داده‌اند. این فریاد که جرقه آن را اعلام افزایش سیصد درصدی قیمت بنزین زده، فوران بغض در گلو خفته و انباشته‌ی سال‌ها تحقیر و نقض حقوق اولیه بشری و شهروندی در این سرزمین بلازده است. حقوق اولیه‌ای همچون نان، مسکن، کار، آزادی و حداقل‌های یک زندگی شرافتمندانه و مبتنی بر کرامت و عزت انسانی.

اینک نظامی که برآمده از انقلابی بود که با شعار برکشدن مستضعفان و رهایی آنان از ستم ستمگران، و برای نفی استبداد، استثمار، استعمار و استعمار و استخفاف و در یک کلمه استضعاف و تحقق آزادی و دموکراسی، عدالت و استقلال، آگاهی و کرامت، و حقوق انسان ایرانی به پیروزی رسید، و در آغاز امیدها برانگیخته که در گذار از سلطنت و خودکامگی به جمهوریت و

دموکراسی، با الهام از توحید، معنویت و عدالت اسلامی، همه مردم ایران از هر رنگ و نژادی، با هر مرام و مذهبی شاهد ایرانی آباد، آزاد، مستقل و توسعه‌یافته باشند، نظامی که پس از فداکاری‌ها، شهادت‌ها و جانبازی‌های مردم و مبارزان و مجاهدان پیشگام در پیش و پس از انقلاب و در طول سال‌های دفاع مرامی و میهنی و در برابر دشمن متجاوز صدامی و جنگ تجاوزکارانه علیه ایران مستقر شد، اما سوگمندانه پس از فرآیند انحرافی و انحطاطی تجربه‌های تلخ چهل سال گذشته و دور شدن روزافزون از آرمانهای انقلاب بهمن ۵۷، اینک بر روی تهیدستان و محرومان شهرهای کوچک و بزرگ ایران آتش می‌گشاید و کوچه و خیابان‌های سراسر میهن را به خون

جوانان این سرزمین رنگین می‌کند. بر اساس خبرهای منتشر شده در رسانه‌های غیر حکومتی تاکنون بیش از صد نفر کشته، صدها نفر مجروح و هزاران نفر دستگیر و روانه بازداشتگاه‌ها شده‌اند. کسانی که در تبلیغات رسمی حکومتی به نام اشرار، اراذل، اوباش، آشوبگر و نظایر این‌ها خوانده می‌شوند و سرکوب و کشتار آنان با ادعاهای واهی توجیه می‌گردد. آیا اشرار و آشوبگران در ایران آن‌چنان فراوانند که برای سرکوب آنان، حکومت ناگزیر شود با تمام قوای سرکوب به جنگ آنان برود. در بسیاری از مناطق، حکومت‌نظامی اعلام نشده برقرار کند، شبکه اینترنت، برغم همه زیان‌های اقتصادی و علمی و اجتماعی و ارتباط ایران با جهان خارج را قطع کند. آیا مشتی آشوبگر و اوباش آن‌چنان نیرومندند که می‌توانند میلیون‌ها نفر را در یک‌صد و پنجاه شهر بزرگ و کوچک از جنوب تا شمال، از شرق تا غرب کشور بسیج کنند و به خیابان‌ها بکشانند.

این نخستین بار نیست که شاهد جنبش اعتراضی علنی و عمومی در ایران هستیم. جنبش‌های اعتراضی و خیابانی بویژه پس از جنگ تحمیلی و

در دوره موسوم به سازندگی، در واکنش به سیاست‌های نو لیبرالی و سرمایه‌داری غارتگرانه جهان‌سومی و تحمیل تورم شصت‌درصدی و خم شدن کمر مستضعفان [که آنک با عنوان افشار آسیب‌پذیر! از آن‌ها نام برده می‌شد] و محرومانی که تازه از زیر بار فشارهای طاقت‌فرسای جنگ تحمیلی خارج شده بودند، آغاز گردید که متأسفانه پاسخ آنان با گلوله و کشتار مردم محروم و معترض در چند شهر از جمله اسلام‌شهر، مشهد، اصفهان و ... داده شد. موضوعی که به علت فقدان شبکه اطلاع‌رسانی آزاد و جدید در همان زمان به گوش ایرانیان و جهانیان نرسید.

سرکوب جنبش اعتراضی دانشجویی در تیرماه ۱۳۷۸ و سپس سرکوب جنبش اعتراضی و مسالمت جوی موسوم به جنبش سبز در سال ۱۳۸۸ که مطالبات قانونی و انتخاباتی خود را در قالب راهپیمایی آرام چندمیلیونی بیان کردند، حلقه‌های بعدی سرکوب آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی مردم بود. در دی‌ماه ۱۳۹۶ نیز اعتراض فرودستان در حدود صد شهر پاسخی جز خشونت و سرکوب نیافت. و این‌همه جدای از سرکوب و دستگیری‌های اعتراض‌های صنفی و جنبش‌های کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان و ... است که در مناسبت‌های گوناگون رخ داده است.

اما حجم، وسعت و شدت خشونتی که این روزها در سراسر میهن بلازده ما، ایران در برابر مردم معترض و مطالبات معیشتی آنان که پیش شرط اولیه یک زندگی کرامت‌مند انسانی است اعلام‌شده به‌واقع حیرت‌آور است که به قول پیشوای عدالت‌خواهان تاریخ، امام علی، اگر کسی با شنیدن این اخبار از غصه بمیرد بر او ملامتی نیست.

امام این سخن را در مورد ربودن خلخال از پای یک زن یهودی از سوی سپاه غارتگر معاویه بر زبان جاری کرد، اما ما درباره جوانان، زنان و مردان هموطن و مظلومی که در زیر بار فشار کمرشکن تورم، گرانی، فقر و بیکاری، تبعیض و فساد و غارتگری ساختاری و فراگیر صدای خرد شدن استخوان‌های‌شان را از گلو فریاد می‌کنند و خواهان رفع ظلم و ستم هستند چه می‌توانیم گفت. در جامعه‌ای که فقر و محرومیت و فاصله طبقاتی و پیامدهای شوم آن در تمام مطالعات و بررسی‌های حتی حکومتی و مراکز پژوهشی رسمی خود را در اعتیاد، خودکشی، طلاق و فروپاشی خانواده‌ها، مهاجرت و پناهندگی و فرار از کشور، فحشاء و تن‌فروشی، فروش کلیه و دیگر اعضای بدن، فروش نوزادان و کودکان، کارتن‌خوابی و گور خوابی، کودکان کار، زنان خیابانی و در ده‌ها پیامد شوم دیگر نشان داده است، آرمان عدالت را نیز در کنار آرمان آزادی مدفون ساخته و در نبود این دو، سخن گفتن از به معنویت و اخلاق را به موعظه‌ای بی‌مخاطب تبدیل کرده است.

روحانیان و فقیهان حاکم مگر خود بر فراز منبرها در پیش از انقلاب در گوش مردمان نمی‌خواندند که ابوذر صحابی بزرگ پیامبر گفته است: «عَجِبْتُ لِمَنْ لَا يَجِدُ قُوَّتًا فِي بَيْتِهِ كَيْفَ لَا يُقِيمُ شَاهِرًا يَسْفِيهِ» (در شگفتم از کسی که گرسنه است و در خانه‌اش خوراکی نمی‌یابد چگونه شمشیر از نیام بر نمی‌کشد و قیام نمی‌کند). اینک تهیدستان و زحمتکش‌ان و مستضعفان ایران بدون برکشیدن شمشیر، و صرفاً با زبان، فریاد گرسنگی و تهیدستی سر داده و خواهان تأمین حداقل مطالبات خود هستند. تهیدستانی که به دلالت ۶۰ میلیون نفری که رئیس‌جمهور وعده دادن پارانها ماهانه پنجاه‌هزار تومانی به ایرانی یعنی بیش از هفتاد درصد جمعیت ایران بلازده را شامل می‌شوند.

مراجع مذهبی در قم و سایر حوزه‌های علمیه مذهبی مگر نمی‌دانند و نخوانده و نگفته‌اند امام عدالت فرموده که خداوند از عالمان عهد و پیمان گرفته است که بر شکمبارگی ظالم و گرسنگی مظلوم

آرام و قرار نگیرند (... اَحَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَقَبِ مَظْلُومٍ) به دفاع از ستم‌دیدگان برخیزند و بر ستمگران بتازند. سکوت و لب فرو بستن بر ظلمی که اکنون بر مظلومان این سرزمین می‌رود چه نسبتی با علی و پیروی از آن امام دارد؟ پاسداران را که در آغاز انقلاب از میان مردم و مستضعفان برخاستند تا بر اساس آرمان توحیدی عدالت‌طلبی و آزادی‌خواهی مدافع حقوق مظلومان و محرومان در برابر ظالمان و استثمارگران و دزدان و غارتگران و مستبدان باشند، اینک چه شده است که به نیرویی برای سرکوب حق خواهان عدالت و آزادی تبدیل



شده‌اند. سپاهی که در آغاز، امید تولد ارتشی مردمی به عنوان پناهگاه مستضعفان و محرومان را در دل‌ها زنده کرد، در سال‌های گذشته در کجا ایستاده و به‌سوی چه کسانی شلیک کرده است، خواهران و برادران و هم‌میهنان خود که بی‌سلاح و بی‌دفاع تنها خواهان حداقل حقوق انسانی و شهروندی خویش‌اند. آنان پاسدار حقیقت‌اند یا قدرت؟ پاسدار عدالت‌اند یا ستم؟ پاسدار آزادی‌اند یا استبداد، پاسدار روح انسانی و رحمانی اسلام محمدی و تشیع علوی‌اند یا جسم خشونت‌آمیز و بی‌رحم و شفقت اسلام اموی و تشیع صفوی؟

و در این میان موضع دو قوه به‌اصطلاح انتخابی مقننه و مجریه غم انگیزتر است. بویژه مقننه و مجلسی که باید خانه ملت باشد و صدای مردم از تریبون آن به گوش برسد و نه پژواک فرمان قدرت. آیا این مجلس دست کم برای روشن ساختن اتهامات و ابهامات نمی‌توانسته و نمی‌تواند یک کمیته حقیقت‌یاب و مستقلاً تشکیل دهد تا به انبوه پرسش‌های مربوط به فاجعه اخیر پاسخ دهد؟ تحقیق کند که اعتراضات روزهای گذشته از سوی چه کسانی بوده است؟ اشرار و

اوباش یا مردم ساده شهرهای بزرگ و کوچک ایران در خوزستان و کردستان و آذربایجان و لرستان و زنجان و گلستان و گیلان و مازندران و بلوچستان و اصفهان و فارس و یزد و تهران و مرکزی و البرز و ... واریسی و معلوم و اعلام نماید که آتش زدن و تخریب بانک‌ها و پمپ‌بنزین‌ها و فروشگاه‌ها و اموال عمومی و مردمی در حقیقت کار چه کسانی بوده است؟ جستجو و اعلام کند که چه تعداد کشته و زخمی شده‌اند و اکنون چه شماری در بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها به سر می‌برند و پیگیری کنند که کهریزکی دوم و فجایی از نوع آنچه که در سال ۱۳۸۸ اتفاق افتاد، رخ ندهد.

اینک مائیم و پدران و مادران داغدار و فرزند از دست داده، فرزندان یتیم شده و پدر و مادر کشته، دختران و پسران برادر و خواهر از دست داده، خانواده‌های عزاداری که حتی نمی‌توانند علناً پیکر قربانیان‌شان را تشییع و دفن کنند و برای آنان مراسم رسمی و علنی سوگواری برگزار نمایند، جز ابزار تسلیت و همدردی، برای آنان چه

می‌توانم کرد؟

نظام ولایت‌فقیه در ایران در طول حداقل بیست و دو سال گذشته فرصت‌های بسیاری را برای اصلاح، نوسازی و تضمین پایداری و بقا خود سوزانده و از دست داده است و اینک با ضربه‌هایی تندتر در مسیری می‌راند که روزافزون، امکانات بقای خود را زایل و افق آینده خویش را تاریک‌تر می‌کند و شمع امید به اصلاح و بقای خود را در دل‌های مردم ایران کم سو تر و کم سو تر می‌سازد، رهبری آن تاکنون نشان داده است که برای حل - و در واقع به تعویق افتادن و انباشته شدن- بحران‌های بنیادکن درونی و بیرونی جز به زور نمی‌اندیشد و حاصل زور جز ظلم نیست و حکومت بر بنیاد زور و ظلم به فرموده پیامبر رحمت و عدالت، سرنوشتی جز فنا نخواهد داشت.

آری، هشدار که: «حکومت با کفر می‌پاید اما با ظلم نمی‌ماند.»

سید هاشم آقاچری ۲۷ آبان ۹۸

پاسخ هادی خرسندی به آقای رضا پهلوی



هادی خرسندی

«تاسفبارة که آقای رضا پهلوی از یکسو ادعا میکند که طرفدار آزادی است، و از سوی دیگر، در مصاحبه اش با **آیت الله بی بی سی**، بدون هیچ سند سیاسی و منطقی، مدعی میشود که همه جوانان برخلاف والدینشان با توجه به مطالعه و بدون تعصب، اینک طرفدار شاه فقید و او هستند! راستی کی یک رای گیری و نظرسنجی آزادانه برگزار شد؟! او در همین مصاحبه با آیت الله بی بی سی چنین میگوید: در زمان حکومت پدرم آزادی بسیار زیاد وجود داشت، زن و مرد با هم کاملاً برابر بودندووو!!! خب جناب پهلوی! اگر بقول شما برابری زن و مرد وجود داشت و شما هم ظاهراً خیلی طرفدار این برابری هستید، پس چرا خواهر بزرگ شما شهناز جانشین شاه پدرتان نیست و حق ندارد باشد؟! آیا بزعیم شما و خاندان مدرن و متمدن پهلوی برابری زن و مرد اینست؟ راستی اگر انقلاب نمیشد و شما روزی پادشاه میشدید دخترتان حق داشت طبق سنت برابریخواهانه خودتان و پدر ارجمندان بر تخت قدرت تکیه زد؟ دیگر اینکه، اگر آزادی سیاسی وجود داشت چرا زندانهای ایران پر از زندانی سیاسی بود؟ چرا خبرنگار کریم پور شیرازی را عمه خانم، اشرف پهلوی با نفت به آتش کشید و کشت؟ چرا دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دولت قانونی دکتر مصدق، به دستور پدرتان در تب و بیماری اعدام شد؟ چند کتاب مارکسیستی یا جمهوریخواهی در زمان رژیم پهلوی مجوز انتشار گرفت؟ آیا میتوانید فقط یک نمونه نام ببرید؟ فقط یک روزنامه منتقد نام ببرید؟ چرا روشنفکران بزرگی همانند بیژن جزنی را ساواک در زندان اوین بدستور پدر جان ترور کرد؟ چرا شاعری چون احمد شاملو را دولت آزاد پهلوی به زندان افکند؟! چرا نویسنده ای به نام خسرو گلسترخی را ساواک آنقدر شکنجه کرد که خون ادرار می کرد؟ چرا اصلاً ساواک وجود داشت؟ اگر آزادی

سیاسی در زمان پدر شما وجود داشت چرا همه احزاب را شخصاً پدر شما آقای محمد رضا ممنوعه اعلام کرد و گفت هیچ حزب دیگری حتی درباریهای طرفدار ایران نوین، از جمله نهیت وزیر وقت آقای امیرعباس هویدا نمیتواند فعالیت کند و همه احزاب و اتحادیه ها را ممنوع کرده بود؟ من در حیرتم آیا واقعا این تعریف شما از آزادیست؟! آیا دکتر علی شریعتی فارغ التحصیل دانشگاه سوربن فرانسه، به عنوان یک منتقد دانشگاهی، مستحق ۱۸ ماه انفرادی توسط نهاد زیر نظر پدرتان بود؟ آیا



طعم تلخ زندان انفرادی را چشیده اید؟ آیا اینان حق اظهار نظر درباره وطنشان را نداشتند و فقطشاه بابا حق داشت؟! چرا؟؟؟ آقای رضا پهلوی، من شخصاً آرزو میکردم بعد از چهل سال زندگی کردن در اروپا و آمریکا، حداقل یکبار در انتقاد از پدرتان حرفی میزدید و اعتماد افرادی مانند مرا کمی به خود جلب میکردید، ولی با این دو مصاحبه اخیرتان میبینم که اینگونه نبوده و نیست. ای کاش در مصاحبه قبلی با آیت الله بی بی سی، ضمن انتقاد درستی که شما به چپاولگران کردید درباره خاندان ها دلا جواهری که از ثروت دسترنج زحمتکشان ایران به غارت بردید و تا حدی که عمه محترمتان خانم اشرف پهلوی با نیمی از آن غارتها توانست

یک جزیره کامل بخرد و در آن به تبهکاری هایش از جمله قاچاق بین المللی مواد مخدر ادامه دهد، یک ذره هم از آنهمه چپاول خانواده خودتان انتقاد میکردید! شما جوری از غارت مردم حرف میزنید که گویا اطلاع ندارید که پدر بزرگوار شما جناب محمدرضا شاه ۵۲ سال پیش کل هزینه درست کردن و براه انداختن مترو زیرزمینی سوئد را بخاطر عیش و عشرت پرستی اش به ملکه سوئد هدیه کرد در حالیکه بطور نمونه شاعر ارجمند ایران و پدر شعر نو نیمایوشیج که برای ملاقات بستگانش به مازندران رفته بود، بدلیل ذات الریه و ساخته نبودن یک جاده خاکی از یوش به شهر دیر می رسد و چندی بعد می میرد. راستی آقای شازده! می شود قدری درباره منابع مالی تان و شغلتان توضیح دهید؟ جناب پهلوی، کشته شدن سه تن از دانشجویان نخبه ایران را بدستور پدر آزادخواه و متمدنتان در روز ۱۶ آذر با گلوله را هم جزو پرونده درخشان آزادیخواهی پدر ارجمندان میگذارید؟ اسناد منتشر شده سازمان سیا امریکا چی؟ جزو کارنامه درخشان پهلوی و بیسواد مخالفین پدر ارجمندان می گذارید؟ من هیچ حساسیتی روی شما یا هر فرد دیگری ندارم. هر کس اکثریت آرای مردم را در یک شرایط آزاد بیاورد، برای یک بازه مشخص، طبق قانون، کشور را اداره خواهد کرد حتی اگر مورد پسند ما نباشد. آری ملت ایران به شیخ ها را نمی خواهند، اما این به معنای بازگشت خیمه و خرگاه شاهی نیست. تاریخ بخوانید! تاریخ به عقب برنمی گردد. حتی سلطان ظاهرشاه نیز نتوانست افغانستان را دوباره تصاحب کند! عصر حکومت موروثی گذشته است! در میان ۸۰ میلیون ایرانی، آنقدرنخبه تحصیلکرده و سیاستمدار ملی گرا هست که بتواند اعتماد ایرانیان را جلب کند!"

مهدی اخوان ثالث،

خروش باد و بارد هم چنان برف ...
ز سقف کلبه‌ی بی‌روزن شب
شب توفانی سرد زمستان
زمستان سیاه مرگ مرکب

.....

زمین سرد است و برف آلوده و تر
هوا تاریک و توفان خشمگین است
کشد - مانند سگ‌ها - باد، زوزه
زمین و آسمان با ما به کین است
شب و کولاک رعب انگیز و وحشی
شب و صحرای وحشتناک و سرما
بلای نیستی، سرمای پرسوز
حکومت می‌کند بر دشت و بر ما
نه ما را گوشه‌ی گرم کنای
شکاف کوهساری، سر پناهی
نه حتی جنگلی کوچک، که بتوان
در آن آسود بی‌تشویش گاهی
دو دشمن در کمین ماست، دایم
دو دشمن می‌دهد ما را شکنجه
برون: سرما و درون: این آتش جوع
که بر ارکان ما افکنده پنجه
دو ... اینک ... سومین دشمن ... که ناگاه
برون جست از کمین و حمله‌ور گشت
سلاح آتشین ... بی‌رحم ... بی‌رحم
نه پای رفتن و نه جای برگشت
بنوش ای برف! گلگون شو، برافروز
که این خون، خون ما بی‌خانمان‌هاست
که این خون، خون گرگان گرسنه‌ست
که این خون، خون فرزندان صحراست
درین سرما، گرسنه، زخم خورده
دویم آسیمه سر بر برف چون باد
ولیکن عزت آزادی را
«نگهبانیم، آزادیم، آزاد»



هنرمندان ایران: جوانان معترض به کدام گناه کشته شدند؟

گروهی از هنرمندان ایرانی در بیانیه‌ای به "فاجعه کشتار مردم معترض" اعتراض کردند. این بیانیه می‌گوید معترضان "به‌جان‌آمدگانی بودند که چون هیچ گوش شنوایی نیافتند، ناکارآمدی‌ها را در کوی و برزن فریاد زدند".

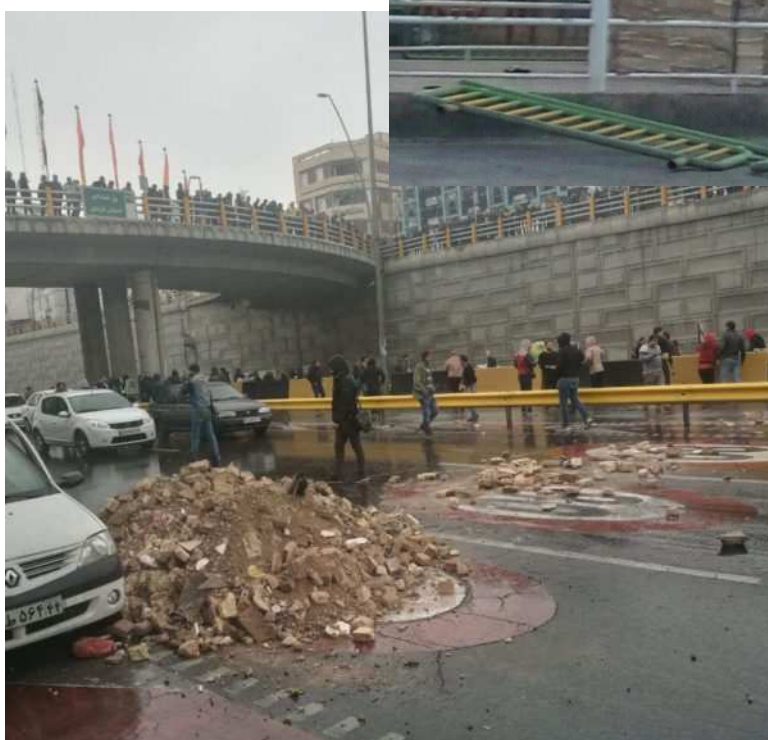
متن این بیانیه به قرار زیر است:
صدای آبان ۹۸

در این روزهای تلخ که از پس آبان گذشته‌است، لحظه‌ای چهره‌ی جوانان جان‌باخته، مردمان زخم‌خورده، مادران داغدار و پدران بی‌تاب از برابر چشم

تشکیلاتی که بتواند بیانگر خواست‌های مردم باشد را باقی گذاشته‌اید؟ همچنان برآنید تا با خشونت، مردم را از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و بدیهی‌ترین نیازهای شهروندی‌شان محروم کنید؟ بدانید که فریاد فرو خفته در گلوئ مردم این سرزمین در تاریخ ماندگار خواهد شد.

نخستین امضاکنندگان:
رخشان بنی‌اعتماد، اصغر فرهادی، فرهاد توحیدی، مجتبا میرتهماسب، حسین علیزاده، کیهان کلهر، لی‌لی

گلستان، بهمن فرمان‌آرا، داریوش مهرجویی، رضا درمیشیان، جعفر پناهی، مصطفی‌آل‌احمد، محمد رسول‌اف، حسین سنایور، ارشد طهماسبی، امیر اثباتی، فاطمه معتمدآریا، نغمه ثمینی، محسن امیریوسفی، مجید برزگر، منیژه حکمت، نگار اسکندرفر، امیرشهاب رضویان، جابر قاسمعلی، کتایون شهبابی، تهمنه میلانی، محمد رضایی‌راد، باران کوثری، پگاه آهنگرانی، مصطفی خرقه‌پوش، مهتاب نصیرپور، محمد رحمانیان، فیروزه صابر، حبیب رضایی، محمدرضا موئینی، میثم موئینی، جمال رحمتی.



دور نمی‌شود. جوانانی که خون پاک آنها با بی‌تدبیری بر خاک ریخته شد و با انتساب‌شان به بیگانگان سعی بر نادیده گرفتن‌شان شده‌است. مردمانی که امروز از پس غبار غلیظ بی‌خبری و بی‌ارتباطی، نام و نشان یکان یکان‌شان آشکار می‌شود، به کدام گناه کشته شده‌اند؟ آنها فقط به‌جان‌آمدگانی بودند که چون هیچ گوش شنوایی نیافتند، ناکارآمدی‌ها را در کوی و برزن فریاد زدند. با مردم چه می‌کنید؟ کدام روزن را برای شنیدن صدای مردم باز گذاشته‌اید؟ کدام تجمع اعتراضی مردم را تاب آورده‌اید؟ کدام حزب و

سر کین داری ای چرخ
نه دین داری ،
نه آیین داری ای چرخ

عارف قزوینی



از خون جوانان وطن لاله دمیده
از ماتم سرو قدشان، سرو خمیده
در سایه گل بلبل از این غصه خزیده
گل نیز چو من در غمشان جامه دریده
چه کج رفتاری ای چرخ ،
چه بد کرداری ای چرخ
سر کین داری ای چرخ
نه دین داری ،
نه آیین داری ای چرخ
از اشک همه روی زمین زیر و زبر کن
مشتی گرت از خاک وطن هست بسر کن
غیرت کن و اندیشه ایام بتر کن
اندر جلو تیرِ عدو، سینه سپر کن
چه کج رفتاری ای چرخ ،
چه بد کرداری ای چرخ
سر کین داری ای چرخ
نه دین داری ،
نه آیین داری ای چرخ
از دست عدو ناله ی من از سر درد است
اندیشه هر آنکس کند از مرگ، نه مرد است
جان بازی عشاق، نه چون بازی نرد است
مردی اگر هست، کنون وقت نبرد است
چه کج رفتاری ای چرخ،
چه بد کرداری ای چرخ

در آتش و خون پرنده پر خواهد زد
بر بام بلند خانه پر خواهد زد
امشب که دوباره ماه بالا آمد
می آید و باد پشت در خواهد زد
یک ساقه ی سبز در دلم خواهد کاشت
مہتاب بر آن شبنم تر خواهد زد
صد جنگل صبح در هوا می شکفت
خورشید به شاخه ها شرر خواهد زد

...
سپید گل سرخ، یک گل نصرانی
ما را ز سر بریده می ترسانی؟!
ما گر زسر بریده می ترسیدیم
در محفل عاشقان نمی رقصیدیم

سپید گل سرخ، یک گل نصرانی

ما را ز سر بریده می ترسانی؟!
ما گر زسر بریده می ترسیدیم
در محفل عاشقان نمی رقصیدیم!
...

در محفل عاشقان خوشا رقصیدن
دامن زبساط عافیت برچیدن
در دست سر بریده ی خود بردن
در یک یک کوچه کوچه ها گردیدن

...
سپید گل سرخ، یک گل نصرانی
ما را ز سر بریده می ترسانی؟!
ما گر زسر بریده می ترسیدیم
در محفل عاشقان نمی رقصیدیم

...
هرجا که نگاه می کنم خونین است!

از خون پرنده ای، گلی رنگین است
در ماتم گل پرنده می موید و گل
از داغ دل پرنده داغ آجین است
فانوس هزار شعله اما در باد
می سوزد و سرخوش است و چین و چین است
یعنی که به اشک و مویه خود گم نکنی
از عشق هر آنچه می رسد شیرین است

...
سپید گل سرخ، یک گل نصرانی
ما را ز سر بریده می ترسانی
ما گر زسر بریده می ترسیدیم
در محفل عاشقان نمی رقصیدیم

جواد کاشی

با خود چه کرده‌ایم

«دهه اول انقلاب، شمال شهر تهران امنیتی بود. فرض این بود که بقایای سلطنت و ضدانقلاب آنجا بیشتر پایگاه دارند. دهه دوم و سوم، وسط شهر تهران محل استقرار نیروهای ضدشورش شد. طبقه متوسط از همه بیشتر مورد ظن بود. حال جنوب شهر محل ظن و بدگمانی است! ما با خود چه کرده‌ایم؟»

دغدغه جنوب شهری‌ها را علیه طبقه متوسط و شمال شهری بسیج کند. همه عسرت‌ها و رنج‌های خود را



دارند. هر گروه از زخمی می‌نالد. هر گروه آرزوهای خاص خود را در سر می‌پروراند. هر کس به دلیلی منتقد حکومت است، اما نه رنج‌ها و زخم‌های یکی آه و آخ همدلانه دیگری را برمی‌انگیزد و نه آرزو و امید یکی، برای دیگری جاذبه دارد. حکومت کنندگان هم گروهی از همین مردمانند. تنها تفاوت‌شان در این است که زور و قدرت و مال و منال التیام موقت زخم‌هایشان را دارند و این فرصت را به دست آورده‌اند تا به آرزوها و مدل ایده‌آلی خود تحقق ببخشند. بنابراین از دیگران می‌خواهند ساکت باشند. اگر ساکت نشوند، نیروهای امنیتی پا در میانی می‌کنند. همیشه هم در اقدام خود، پنهان یا آشکار، دل بخشی از مردم را همراه می‌کنند.

یک خیر نخستین هست که همه از آن غفلت کرده‌ایم: امنیت. اما به

اعتراضات اخیر در کشور قابل تأمل بود. اما روزهای پس از اعتراض هم قابل تأمل بود. من از تهران سخن می‌گویم. شمال و وسط شهر، همه چیز مثل روزهای قبل بود. به نزدیکی‌های جنوب شهر که می‌رسیدی، نیروهای امنیتی و گارد ضد شورش مستقر بودند.

دهه اول پس از پیروزی انقلاب، شمال شهر تهران امنیتی بود. فرض بر این بود که بقایای سلطنت و ضد انقلاب آنجا بیشتر پایگاه و استقرار دارند. دهه دوم و سوم، وسط شهر تهران محل استقرار نیروهای ضد شورش شد. طبقه متوسط شهری از همه بیشتر مظنون بودند. حال به نظر می‌رسد جنوب شهر محل ظن و بدگمانی است. وقتی به این تحول چهل ساله نظر می‌کنی از خود می‌پرسی، ما با خود چه کرده‌ایم؟

ماجرای پیچیده‌تر از کلیشه تضاد میان مردم و حکومت است. آن روزها که شمال شهر محل بدگمانی بود، قبل از نیروهای امنیتی همین مردمان وسط شهر و جنوب شهر بودند که به شمال شهر با بدگمانی نظر می‌کردند. این روزها هم که جنوب شهر محل استقرار نیروهای امنیتی است، شمال شهری‌ها و وسط شهری‌ها، با ترس و بدگمانی به صدای اعتراض جنوب شهر نظر می‌کنند. صدای شمالی‌ها در گوش جنوبی‌ها، تداعی کننده بدمستی‌های مشتی مرفه از خدا بی خبر بود. صدای وسط شهری‌ها هم برای جنوبی‌ها بی معنا می‌نمود. حالا صدای جنوب شهری‌ها در گوش وسط شهری‌ها و شمال شهری‌ها، صدای وحشت ناشی از خشونت و تخریب و ویرانی است.

صدا و سیمای این روزها تلاش دارد نگرانی‌های شمال شهری‌ها علیه جنوب شهر تهییج کند درست همانطور که پیش از این تلاش می‌کرد

معنای عمیق آن. درست همان چیزی که نیروهای امنیتی در کیسه ندارند. امنیت یعنی در امان بودن. آدم‌ها تنها با سقف احساس امنیت می‌کنند. سقف خانه، خانه را امن می‌کند. محله نیز نیازمند سقف است، شهر نیز نیازمند سقف است، حتی جهان نیز به فرض وجود یک سقف محل امنی برای زندگی انسانی است. آنها که به خدا باور دارند، باور کرده‌اند در جهان سقفی وجود دارد که همه هستی و همه موجودات عالم از آن جمله انسان‌ها، ذیل آن امنیت دارند.

ما عقوبت ویران کردن سقف جامعه را پس می‌دهیم. هر غایت و نامی که سبب شده دایره دیدمان محدود شود و شماری از ساکنان این سرزمین تاریخی را در شمار نیاوریم، ویرانگر سقف است. گاهی اسلام را به کلنگ ویرانگر این سقف تبدیل کرده‌ایم، گاهی دمکراسی یا تجدد را. گاهی توسعه را و گاهی معنویت را. سقف‌ها تنها به مدد وسعت دایره دید استحکام پیدا می‌کنند. آنها که دایره دیدشان انسان است، سقف خانه شخصی‌شان هم استحکام بیشتری دارد. اسلامی که دایره دیدش، پیام دعوت برای کل انسان‌هاست، برای پیروانش هم سقف محکمی خواهد ساخت. ما محبوس تنگ‌نظری‌ها و خاص گرایی‌های ویرانگر شده‌ایم. به قول اسلاونکا دراکولیچ، نویسنده و روزنامه نگار اهل کرواسی (در کتاب بالکان اکسپرس) "همه ی ما از سر فرصت طلبی و ترس ... هم دستیم. زیرا با بستن چمدان هایمان، با ادامه دادن به خریدمان، با تظاهر کردن به این که اتفاقی نیافتاده است و با این فکر که این مشکل ما نیست، در واقع داریم به آن "دیگری‌ها" خیانت می کنیم. اما آن چه متوجه اش نیستیم این است که با چنین مرزبندی هایی داریم خودمان را هم گول می‌زنیم. با این کار در واقع خودمان را هم در معرض این خطر قرار می دهیم که در شرایطی متفاوت تبدیل به آن "دیگری" شویم".

«حکومت مسئول کشتار بی‌رحمانه مردم و خشونت‌هاست،

همه موظفیم در مقابل کشتار مردم توسط حکومت بایستیم.»

مسالمت‌آمیزترین اعتراض‌ها را تحمل نمی‌کند و حتی تظاهرات سکوت را با گلوله پاسخ می‌دهد.

* رییس جمهور کشور، مردم معترض را که طی اقدامی مدنی ماشین‌هایشان را در خیابانها متوقف کرده اند، تهدید به تعقیب می‌کند و ابزار کنترل و دوربین و مانیتورینگ را به رخ ملت می‌کشد. از ایشان به عنوان حافظ حقوق ملت (نه حکومت) باید سوال کرد آیا ابزار و کنترلی بر ماشه‌های تفنگ‌هایی که به روی ملت آتش گشودند و یا کنترل و دوربینی در سلول‌های بندهای امنیت که تن مجروح جوانان ملت را به اسارت و شکنجه کشیده‌اند، در اختیار دارد؟

* رییس قوه قضاییه معترضان را با اعمال مجازات سنگین و برخورد قاطع تهدید می‌کند اما کلامی از تعقیب و مجازات عاملان شلیک مستقیم به مردم به میان نمی‌آورد. آیا تصور و باوری بر اجرای حق و عدالت در چنین سیستمی وجود دارد؟

* کشتار مردم رنجور و خسته از سرکوب، آنچنان وحشیانه و خشونت‌آمیز است که با هیچ عذر و بهانه‌ای از سوی حکومت توجیه‌پذیر نیست و تنها یک درخواست می‌توان داشت و آن مجازات عاملان کشتار مردم بی‌پناه است و این مساله باید به یک خواست عمومی تبدیل شود.

* تاریخ مایه عبرت مستبدان نشده است. سرکوب هر اعتراضی در مقاطع مختلف تاریخ این سرزمین، بستر ساز شکل‌گیری قدرتمندتر اعتراضات و حق‌خواهی‌های بعدی شده، بدیهی است شکل و دامنه اعتراضات آینده، مطابق با نوع مواجهه نظام با معترضان فعلی رقم خواهد خورد.

نرگس محمدی
۱۰ آذرماه ۱۳۹۸
زندان اوین

نرگس محمدی نایب رئیس و سخنگوی کانون مدافعان حقوق بشر با انتشار نامه‌ای از زندان اوین ضمن اشاره به وضعیت دردناک دو نفر از بازداشت شدگان اعتراضات اخیر و شرح کوتاهی بر شکنجه روحی و جسمی که بر آنها رفته، سرکوب و قتل معترضان از سوی حکومت را محکوم کرده و خواستار آن شده است که درخواست مجازات عاملان کشتار مردم بی‌پناه به یک مطالبه عمومی تبدیل شود.
در ادامه متن نامه نرگس محمدی که در اختیار کانون مدافعان حقوق بشر قرار گرفته، می‌آید:

از هم‌نسلانش موفق به تحصیل در دانشگاه نشده و به کار مشغول بود، به زندان قرچک و میان متهمان قتل و مواد مخدر و ... منتقل شد.

* صدها هموطن عزیزمان با شلیک مستقیم عوامل حکومت به خون غلطیدند. مادران و پدران کمر خم کردند و خانه‌ها به پرچم سیاه مزین شدند. قربانیان استبداد دوباره به قربانگاه برده شدند. ملتی به ستوه آمده از فقر و تبعیض و فساد حکومت استبدادی به پای خاسته‌اند تا صدای پرخشم و بغض‌آلودشان را به گوش مسئولان برسانند اما به جای شنیده شدن فریادشان به رگبار گلوله بسته شدند.

* حکومت معترضان را فارغ از شکل اعتراضاتشان در سلسله اعتراضات اخیر، اغتشاشگر، آشوبگر و ارازل و اوباش نامیده و آنها را جزء مردم ایران نمی‌داند. معترضان مردم ایران هستند اما نه از جنس حاکمان. مردمانی هستند رنج و گرسنگی کشیده، مردمانی تحقیر و سرکوب شده، مردمانی که به هر طریق ممکن برای نقد، اصلاح و اعتراض کوشیدند، سرکوب شدند و اکنون در کف خیابانها فریاد حق‌خواهی سر می‌دهند.

* حاکمان اعلام می‌کنند اعتراض حق مردم است، اما به یاد نمی‌آوریم اعتراض و حتی نقدی که به سرکوب توسط حکومت نیانجامیده باشد، حکومت نشان داده که

حکومت مسئول کشتار بی‌رحمانه مردم و خشونت‌هاست، همه موظفیم در مقابل کشتار مردم توسط حکومت بایستیم.

* جوانی تیر خورده و رنگ پریده روی صندلی بهداری اوین افتاده است. ظاهرش نشان می‌دهد که خونریزی، عفونت و تورم غیر قابل تصور پا، او را از پای درآورده تا زندانیان بند ۲۰۹ امنیت اوین او را از سلول انفرادی به بهداری آورده‌اند. او جوانی کم سن و سال است از اسلامشهر. جوانی از همان طبقه که قرار بود جمهوری اسلامی خادم شان باشد. وقتی به او گفتیم اصرار کن پایت معالجه شود وگرنه با این وضع قطع میشود گفت من که قرار است اعدام شوم چه فرقی دارد با پا یا بی‌پا. از روزی که بازداشت شده ام حتی بتادین هم روی زخمم نریخته‌اند.

* دختری ۲۰ ساله از زندان وزرا به بند زنان منتقل شد. چشمانش شدت اضطرابش را نشان می‌داد. سر راه از ماشین پیاده شده و به طرف عده‌ای که برای گرانی بنزین تجمع کرده بودند، رفته و بازداشت شده بود. حین بازجویی یا بهتر بگوییم اعتراف‌گیری، مرد بازجو از موهایش گرفته و کشیده بود و فحش‌های رکیکی داده بود که رویش نمی‌شد تکرار کند. کمر بند دور کمرش را باز کرده و به میز و صندلی کوبیده بود تا دختر جوان ترسیده و هر چه می‌خواهد را به دوربین بگوید، نه یک بار بلکه چند بار. او که چون بسیاری

سه قطره خونی که کالبد استقلال طلبی،

آزادی خواهی و عدالت جویی نهضت

ملی ایران را جانی دوباره داد

را به گلوله بستند و با خون پاک آنان، سنگفرش دانشگاه را رنگین ساختند. نه تنها این روز، روز بزرگ دانشجو نام گرفت که همواره روز بزرگ استقلال، آزادی و مقاومت در تاریخ ما نقش بست. گرچه پس از آن روز

هم ملت بزرگ ایران، چه پیش از انقلاب ۵۷ و چه پس از آن در موارد مختلف در راه آزادی و استقرار حاکمیت ملی هزاران شهید به خون خفته به مام وطن تقدیم نموده و در همین واپسین روزهای آبان ماه ۹۸ صدها شهید با خون خود نهال آزادی را آبیاری نمودند، ولی محققا ۱۶ آذر جایگاه ویژه خود را در تاریخ مبارزات آزادیخواهانه ی ملت ایران به ثبت رسانیده است.

جبهه ملی ایران بر این باور است که هر جنبشی بدون در نظر گرفتن اهداف بنیادین مانند آزادیخواهی و استقلال طلبی و کسب حاکمیت ملی و بدون داشتن تشکل و سازمان باورمند به منافع ملی و حفظ کیان ملی به سر منزل مقصود نمی رسد. باید دانست که در غلتیدن در روش های خشونت گرایانه، نه تنها هر جنبشی را نافرجام خواهد کرد که جامعه را هم از همراهی با آن جنبش باز میدارد.

۱۶ آذر ۱۳۹۸

تهران - شورای مرکزی جبهه ملی ایران



شریعت رضوی



بزرگ نیا



قندچی

روابط ایران و انگلیس و انعقاد قرارداد ننگین نفتی بود که با کنسرسیوم منعقد شد. عجیب آن بود که در اخبار آمده بود که در این سفر نیکسون به دانشگاه تهران آمده و به وی دکترای افتخاری پیشکش می کنند! غیر از این نبود که نه تنها حاکمیت در صدد پاکسازی خیانت ۲۸ مرداد که در صدد تقدیس آن بود، این خبرها موجی از نفرت و التهاب و هیجان را در میان دانشجویان ایجاد کرد و در روزهای ۱۵ و ۱۶ آذر، تمام شهر و به ویژه مناطق اطراف دانشگاه حالت نظامی به خود گرفته بود. نهضت مقاومت ملی هم در آن شرایط خطر در حال مبارزه با دولت کودتا بود. دولت نظامی سرلشگر زاهدی به خوبی می دانست که مهمترین شریان نهضت مقاومت ملی و جنبش ملی ایران، دانشگاه تهران است. از این رو با روش های غیر قانونی نظامی، قصد داشت شریان مبارزه را از همان دانشگاه قطع سازد. در روز ۱۶ آذر نیروهای نظامی با ورود به محوطه دانشگاه و دانشکده فنی سه دانشجوی میهن دوست و آزاده «احمد قندچی»، «مهدی شریعت رضوی» و «مصطفی بزرگ نیا»

رویداد خونین ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در ادامه سلسله مبارزات «نهضت مقاومت ملی ایران» در اعتراض به کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد. پیشتر، نهضت مقاومت ملی در اعتراضی نمادین قصد آن

داشت پرده از جنایات رژیم کودتاجی ۲۸ مرداد بر بکشد؛ همچنین به برگزاری محاکمه غیرعادلانه دکتر مصدق، در ۱۶ مهر و ۲۱ آبان ۱۳۳۲ در بازار نارضایتی خویش را اعلام کند. در آن دو روز بازار با بستن مغازه ها و تظاهرات علیه رژیم و شعار به نفع دکتر مصدق، نارضایتی مردم و اصناف را از محاکمه دکتر مصدق به نمایش گذاشت. گرچه نظام کودتاجی وقت، سعی کرد از این تظاهرات و اعتصابات جلوگیری به عمل آورد؛ تا جایی که سقف بازار را تخریب کرد. اما شعله مبارزات نهضت ملی ایران با بانگ های دکتر مصدق در دادگاه نظامی شعله ورتر شد. ضمن این که انگلیس و آمریکا، دو قدرت کودتاجی در صدد فعل و انفعالاتی در تهران بودند تا استقلال ملی ایران را دگرباره تحت شعاع قرار دهند در اوایل آذر «دنيس رایت» «کاردار جدید سفارت انگلیس وارد تهران شد. و در روز ۱۴ آذر برقراری مجدد روابط با دولت انگلستان رسماً اعلام شد. ضمناً خبر ورود «ریچارد نیکسون» معاون رئیس جمهور آمریکا به تهران، در همان ایام، در سراسر شهر پیچید. نیکسون نیز عامل دیگری برای بهبود

نامه سرگشاده محسن مخملباف به رضا پهلوی، صحبت هایی که از بی بی

سی پخش نشد!

سیمرغ ایرانی، نه سلطنت موروئی!



جناب آقای رضا پهلوی عزیز! با سلام و احترام محسن

آینده از عینک رنج هایی که شخصا از نظام پادشاهی دیده ام، نگاه نمی کنم. و همواره خود را همدرد رنج های انسانی، از جمله خانواده شما می دانم. در عین حال یکسره تاریخ ستمبار ایران را به فراموشی نمی سپارم، تا مبدا دوباره دچارش شویم. متأسفانه پدر شما همه قصه ها را برای شما نگفته است. من بخشی از آنها را به زودی در کتاب "شاه این قصه را برای پسرش نگفت" بازگو خواهم کرد.

با انتقام مخالفم! برای همین وقتی در حوالی انقلاب ۵۷ آزاد می شدم، قبل از خروج از زندان، لحظه ای جلوی در ایستادم و به پشت سرم نگاه کردم و آنچه از شکنجه در چهار سال و نیم زندان شاه بر من وارد شده بود را بخشیدم و سپس از زندان خارج شدم.

وقتی بعضی از بازجویانم، مثل "تهرانی" و "آرش" در دادگاه بعد از انقلاب محاکمه می شدند، با آن که دوستان دوران زندانم بسیار اصرار داشتند، هرگز برای شهادت دادن علیه شکنجه گران و نشان دادن آثار شکنجه بر بدنم، به دادگاه نرفتم، و گفتم گذشته را بخشیده ام.

اگر متقاعد شده اید که سخن من با شما از سر درد و رنج گذشته ای که در نظام سلطنتی پدر شما کشیده ام نیست، اکنون می خواهم شما را به یک بحث ملی دعوت کنم که فراتر از رنج های شخصی من و رویاهای شخصی شماست.

اینک این نامه را می نویسم چون فکر می کنم اصل گفتگو ارزشمند است. همانطور که از اصلاح طلبان درخواست کردم که واضح سخن بگویند، نه اینکه در درون سکولار باشند اما در بیرون از حکومت دینی سخن بگویند. از شما هم می خواهم شفاف باشید نه آنکه در درون سلطنت طلب باشید اما در بیرون از دموکراسی و رای مردم سخن بگویند. بیایید دور از تهمت و جو سازی و ترور شخصیتی از سوی طرفداران، با رعایت اصول مذاکره و از روش استدلال با هم گفتگو کنیم. که در همین گفتگوها باید تمرین دموکراسی کرد. با طفره رفتن و ضد و نقیض حرف

مخملباف هستم. شهروند ایرانی که مدت چهار سال و نیم برای مبارزه با استبداد شاه در زندان پدر شما بوده ام. هنگام دستگیری گلوله خوردم و برای مداوا تنها دو هفته در بیمارستان ماندم، اما در زندان شاه در ۱۷ سالگی چنان شکنجه شدم که برای آنکه بتوانم دوباره روی پای خودم راه بروم، چهار بار جراحی شدم و مدت صد روز در بیمارستان بستری شدم. اکنون بعد از ۴۳ سال هنوز به اندازه ۲۰ سانت در ۲۰ سانت، یادگارهای شکنجه دوران شاه بر بدنم باقی مانده است.

این ها را نمی گویم که رضا پهلوی را برزجانم یا شرمنده سازم، که گناه پدر بر پسر نمی نویسند. از آن بالاتر برخورد من با خانواده شما از پشت عینک رنج های آن دورانم نیست. شاهد بوده اید که پس از درگذشت برادران، چنان از داغ مادران متأثر شدم که نامه ای برای تسلی ایشان به این مضمون فرستادم:

"دختری که در روز عروسی اش پرندگان را از قفس آزاد کرد، امروز پرنده دیگرش از قفس آزاد شد..."

ساعتی بعد، خانم فرح تلفن مرا یافتند و روی پیغام گیر تلفن خانه ما این پیام را گذاشتند:

"آقای مخملباف! از بین تسلیت هایی که برایم ارسال شده، تنها حرفهای شما مرا آرام کرد و تحمل این شرایط جانکاه را برایم ممکن می کند تا بتوانم روی پای خودم بایستم. الان دارم برای به خاک سپردن پسرم به آمریکا می روم. خیلی دوست دارم بعد از برگشتنم از آمریکا شما را ملاقات کنم..."

اگر امروز آن نامه را به پادتان می آورم، قصدم این است که بگویم هرگز به

زدن، باعث گنجی مردم نشوید.
گذشته نه، رو به آینده!

انقلاب ایران گذر از استبداد سلطنتی بود به قصد آزادی، اما چون به رهبری یک فرد اعتماد کرد و به دنبال او رفت، به استبدادی دیگر که این بار دینی بود، رسید. پنجاه سال طول کشید تا ایرانیان از شر استبداد سلطنت بعد از مشروطه رها شوند، و چهل سال هم طول کشید تا آماده براندازی استبداد دینی شوند. اکنون اگر هر کدام از جریانات اپوزیسیون، به جای یافتن راهی برای رسیدن به آینده ای روشن، رو به سوی گذشته تاریک کنند؛ چه این گذشته مثل اصلاح طلبان، بازگشت به دوران امام راحل باشد، چه این گذشته بازگشت به دوران شاه راحل، هر دو یک نتیجه خواهد داشت و آن نرسیدن به آزادی و تفرقه در صفوف مبارزه است.

امروزه هم اصلاح طلبان و هم سلطنت طلبان از باورهای خود یک ایدئولوژی ساخته اند و ما برای رسیدن به آزادی از ایدئولوژی حکومت دینی، با موانع دو خرده ایدئولوژی دیگر هم روبرو هستیم. متأسفانه شخص شما هم با آنکه ادعای اتحاد بین مخالفین را دارید، با رد نکردن ایده احیای سلطنت، خود علت اصلی اختلاف بین مخالفین جمهوری اسلامی هستید. جلوه این اختلافات از هم اکنون در بین ایرانیان قابل مشاهده است. هواداران کامنت نویس شما، هنوز به قدرت نرسیده با کلمات رکیک، تهمت، توهین، تهدید، عده ای را که وقت و ادبیات کامنت نویسان شما را ندارند، به سکوت کشانده اند. عده ای هم از ترس این که مبادا اختلاف بین مخالفین به سود جمهوری اسلامی تمام شود، هنوز ساکت اند. اما این سکوت دیری نمی پاید و استدلال و گفتگو و روشنگری، جای هیاهوی هواداران سلطنت را خواهد گرفت. شما خود دیده اید که در همه بزنگاه های تاریخی، برخی از مخالفین جمهوری اسلامی بر سر دو راهی جمهوری یا پادشاهی گیر کردند و متفرق شدند. بارها نشست های اپوزوسیون مثل نشست پاریس، لندن و... بی نتیجه بر سر این دوراهی از هم پاشید.

سلطنت موروثی یا همان ژن برتر!

اگر می خواهید در کنار هم بایستیم، دست از سلطنت که اصرار بر برتری ژن خانواده شاه، بر ژن همه ایرانیان دیگر دارد، بردارید. (لطفا واژه ژن را توهین قلمداد نکنید، که من هر چه می اندیشم، دلیل دیگری برای این که تنها شما می توانید شاه بشوید و هیچک از هشتاد میلیون ایرانی دیگر نمی توانند، نمی یابم. سلطنت موروثی، مبنایی جز توهم ژن برتر خاندان سلطنتی ندارد.)

از افغانستان بیاوریم

به نظرم شما فراموش می کنید که حتی در جامعه غیر مدرنی مثل افغانستان، با آن مناسبت های قبیله ای اش، دیگر برای بازگشت دوباره ظاهر شاه به سلطنت جایی نداشت و مردم افغانستان به فراخوان شاه مخلوع و سلطنت طلبان به هیجان آمده، قاطعانه نه گفتند و در اجلاس بزرگان (لویه جرگه) با تمام قدرت، علیه برقراری نظام سلطنتی ایستادند. آنها که در آن اجلاس حضور داشتند دیدند که واکنش های مردم چنان تند بود که پیرمرد (ظاهر شاه) با تواضع اعلام کرد احیای سلطنت منتفی است و هرگز خودش را برتر از سایر افراد جامعه نمی داند.

آقای رضا پهلوی عزیز!

فراموش نکنید که سلطنت پدر و پدر بزرگ شما، محصول کودتاهای خارجی بود و نه برخاسته از رای مردم. پس برای آنچه با کودتا بر مردم تحمیل شد و در آزمایشی پنجاه ساله، ناکارآمدی اش در ایجاد دموکراسی و حقوق بشر اثبات شد، اصرار نکنید.

چرا شما هم چون اصلاح طلبان بر تکرار آزمایش های ناموفق گذشته اصرار دارید؟! اگر شما واقعا به اتحاد مردم و مخالفین برای سرنوشتی استبداد فکر می کنید، یکی از بزرگترین معضلات آن را که سلطنت استبدادی آزمایش شده است، خود از سر راه بردارید.

هشتاد میلیون ایرانی مثل هم فکر نمی کنند. از ایرانیان کسانی از خمینی بیزارند، کسانی از شاه. کسانی هم از هر دو. اگر طرفداران این و آن، با احیای گذشته، زخم های کهنه یکدیگر را فشار دهند، در صفوف مردم تفرقه انداخته اند. این گروه چه اصلاح طلبان باشند، چه سلطنت طلبان فرقی نمی کند، و متاسفانه اکنون هر دو چنین اند. ما تنها یک راه گریز به آزادی داریم و آن رفتن به سوی آینده است و نه بازگشت به گذشته.

تبعیض نه!

بخشی از مردم می گویند "رای گیری در مورد حکومت پادشاهی، تبعیض

آشکار میان شهروندان است. این رای گیری فقط یکبار، برای همیشه و فقط برای به قدرت رسیدن یک فرد، یعنی رضا پهلوی صورت می گیرد. حقی که بقیه شهروندان از آن محروم خواهند بود. این رای گیری یک تبعیض آشکار است. در واقع قانونی کردن تبعیض و به رسمیت شناختن یک ژن برتر است. همانطور که ضدیت با محتوی اعلامیه حقوق بشر را نمی شود به رای گذاشت، همانطور که بی عدالتی، شکنجه و نابرابری حقوقی میان شهروندان را نباید به رای گذاشت، حکومت پادشاهی که یک مقام موروثی، مادام العمر، غیرانتخابی و تبعیض آمیز است را هم نمی شود به رای گذاشت! قدرت در هر شکلی باید دوره ای و چرخشی باشد. اینکه در جاهای دیگر دنیا اینطور بوده یا هست نیز دلیل به رای گذاشتن این



موضوع در آینده ایران نیست." هواداران سلطنت مثال می آورند که بعضی جاها مثل انگلیس و سوئد مشروطه پادشاهی دارند و به دموکراسی رسیده اند. غافل از این که در همین کشورها، حتی در برنامه های رادیویی روزانه، زمزمه های فراوانی بلند است که چرا ملت از مالیات خود باید خرج زندگی پر زرق و برق یک خانواده سلطنتی که فکر می کنند نسبت به دیگران برتری دارند را بپردازند؟ و بعید نیست با رفراندوم روزی سلطنت در این کشورها هم ملغی شود. هر چند همین امروز هم هیچک از موافقین سلطنت در انگلیس و سوئد، مخالفین خود را چون هواداران سلطنت موروثی شما، مورد اتهام و تهدید و ناسزاهای رکیک که در شان شما نیست قرار نمی دهند. و این خود دلیل دیگری است برای اینکه چگونه سلطنت موروثی در ایران، به فوریت به فرد پرستی و کیش شخصیت منجر خواهد شد.

در عین حال فراموش نکنید که انگلیس و سوئد و امثال آنها در تجربه تاریخی خود موفق شده اند زنگوله را به گردن استبداد ببندازند و شاه و ملکه را به سمبل بی قدرتی تبدیل کرده اند. ما در تجربه تاریخی خود در

این زمینه موفق نبوده ایم. و هرگز در شرایط تاریخی و جغرافیایی آنها نیستیم. ما در قرون وسطای خاورمیانه به سر می بریم و همسایگان ما اروپایی های به دموکراسی رسیده نیستند. ما همسایه ترکیه ای هستیم که علیرغم میراث آتاتورک، اردوغانی که با قطار دموکراسی آمده بود را، در یک بزنگاه با یکبار رای مردم هیجانزده، در ایستگاه استبداد پیاده کرد.

بعد هم چرا باید نظام پادشاهی را که یکبار با انقلابی خونین از کار انداخته ایم، دوباره با رای خودمان بر قدرت بنشانیم؟ و بعد شاه را در حد یک سمبل، با قوانین و نظارت کنترل کنیم تا مبادا دوباره دیکتاتور شود؟ آن هم سمبلی که از همین امروز باعث اختلاف در اپوزیسیون ایران است و نه باعث وحدت آنها.

واضح سخن بگویید!

آقای پهلوی! لطفا مشخص کنید آیا به خاطر شاه که پدرتان بود، تصور می کنید دارای ژنی برتر از دیگران هستید؟ با ابهام نمی شود به سمت آینده قدم برداشت. واضح سخن بگویید.

آیا شما می پذیرید ۴۰ سال دیگر در صورت نارضایتی مردم، یکی از فرزندان خامنه ای، حتی اگر فرشته ای باشد، بگوید دوباره نظام ولایت فقیه را به رای می گذاریم، اگر مردم به ولایت فقیه رای دادند، دوباره عمامه بر سر می گذارد و حکومت دینی به راه می اندازد؟

در آن صورت آیا شما وظیفه خود نمی دانید که به یاد مردم بیاورید که این نظام و صندلی قدرتش بارها دیکتاتور پروراند، تا مردم بار دیگر این صندلی را با تغییر آدم رویش به آزمایش نگذارند؟

تخم مرغهای را در يك سبد بگذار!

آقای پهلوی عزیز!

تاجران تخم مرغهایشان را در يك سبد نمی گذارند، تا اگر یکی از سبدها افتاد و تخم مرغها شکست، در سبد دیگر، تعدادی تخم مرغ سالم برایشان باقی بماند. اما مبارز آزادی، تاجر مابانه رفتار نمی کند تا تخم مرغهای قدرت را در دو سبد قدرت احتمالی آتی بگذارد.

شما بخشی از تخم مرغهای شانس تان را در سبد سلطنت موروثی گذاشته اید، بخشی از تخم مرغها را هم در سبد جمهوری خواهی مبتنی بر رای مردم قرار داده اید. يك مبارز واقعی، راهی را که غلط می داند به هیچ قیمتی نمی رود، حتی در صورت اصرار طرفدارانش. شما دو نوع نظام را به رای آینده مردم حواله می کنید، یکی نظام سلطنت، که برنده اش فقط شما هستید؛ یکی هم نظام جمهوری، که خودتان را با این گفته که پدر بزرگم از جمهوری هم بدش نمی آمد، در نبود شانس سلطنت، کاندیدایش می دانید.

از عملکردتان علیرغم ادعایان به نظر می رسد شما به جای رهایی مردم، روی دو اسب محتمل قدرت شرط بسته اید و به پیامدهای غیر شفاف و تفرقه بر انگیزش بی اعتنا هستید.

حزب سلطنت

چرا از هم اکنون حزب سلطنت تشکیل نمی دهید؟ تا هم سودش را ببرید و هم هزینه اش را بپردازید. در آن صورت مردم می توانند وزن سیاسی شما را از تعداد واقعی هوادارانان اندازه گیری کنند. شما حتما با این همه تبلیغات از تلویزیون های حامی تان، تعدادی طرفدار دارید. تاسیس حزب سلطنت خواه، قدمی واقع بینانه برای تعداد هواداران شما و صندلی هایی است که احتمالا در مجلس آینده خواهید داشت و نه بیشتر. سلطنت طلبان حداکثر يك حزب هستند در کنار احزاب دیگر، نه همه حاکمیت فردای ایران.

تکرار کودتای ۲۸ مرداد ممنوع!

واقعیت تاریخی این است که پدر بزرگ شما رضا شاه، چه او را خوب بدانیم و چه بد، با انتخاب و رای مردم به قدرت نرسید. او با کودتای انگلیسی بر سر کار آمد و زمانی که برای خارجی ها بی فایده شد، با يك نامه سه خطی از سوی انگلیس از کار بر کنار شد. آن نامه این بود:

"اعلیحضرت لطفا از سلطنت کناره گیری کرده، تخت را به پسر ارشد ولیعهد واگذار نمایند. ما نسبت به ولیعهد نظر مساعدی داریم و از سلطنتش حمایت خواهیم کرد. مبدا اعلیحضرت تصور کنند که راه حل دیگری وجود دارد!"

آقای رضا پهلوی!

می بینید چگونه يك قدرت خارجی (انگلیس)، با يك نامه سه خطی، پدر بزرگ شما را از سلطنت بر کنار کرد و پدران را به جایش گذاشت. بی جهت نیست که پدر شما هم که با رای مردم بر سر کار نیامده بود، اعتماد به نفس لازم را نداشت و در زمان بحران فرار را بر قرار ترجیح داد. او در بحران سال ۳۲ به محض احساس خطر،

سوار هواپیمای شخصی اش شد و با همسر و سگش از ایران گریخت. آمریکا با کودتای خونین ۲۸ مرداد، مصدق را به زندان فرستاد و پدر شما را دوباره بر سر کار آورد. ۲۵ سال بعد وقتی انقلاب شد، شاه باز هم منتظر رای مردم نماند. که می دانست در نظام سلطنت، شاه را مردم با رای خود نیاورده اند تا با رای خود حفظ کنند. لذا به سراغ حامی خارجی خود رفت و از سولیوان سفیر وقت آمریکا پرسید: "من چه وقتی باید ایران را ترك كنم؟" سولیوان هم جواب او را نداد و تنها به ساعتش نگاه کرد و شاه در خاطراتش می نویسد: "در این لحظه فهمیدم که وقت رفتن من فرا رسیده است."

صحت هایی که از بی بی سی پخش نشد!

در برنامه ۵۲ دقیقه ای صفحه دو بی بی سی فارسی که در مورد رفتارندوم و ناممکن بودن اصلاحات در حکومت دینی بود، سخنان ما دو سه دقیقه ای نیز به حاشیه بحث سلطنت کشید. مجریان، اعلام کردند به دلایل حقوقی و عدم حضور آقای رضا پهلوی در برنامه برای پاسخگویی، ادامه بحث در این باره ممکن نیست. من به آنها حق دادم. در پخش برنامه قسمتی از گفته های من حذف شد. در این صورت یکاش یا اجازه ادامه بحث داده می شد تا منظور من روشن شود، و یا همه این دو سه دقیقه بحث حاشیه ای نیز حذف می شد. نه این که تنها چند جمله پایانی بحث من باقی بماند، و ناخواسته این سوتفاهم ایجاد شود که من با حضور آقای رضا پهلوی در هر صورتی مخالفم، حتی اگر بخواهد از طریق مبارزات دمکراتیک برای دوره ای موقت در قدرت باشد.

در اینجا آنچه را گفتن اش در بی بی سی میسر نشد را می گویم. در تاریخ خوانده ایم که در چه شرایطی مظفرالدینشاه بیمار به پارلمان خواهی ایرانیان رضایت داد و چندی بعد در گذشت. ولیعهد او محمد علیشاه، که نژاد پرستانه زن پدرش را دلیل برتری خود بر دیگر ایرانیان می دانست، با تکیه به دولت خارجی (روسیه آن زمان) و به همراه گزیده های خود، مجلس را به توپ بست و پارلمان را تعطیل کرد. در برابر او چریک های ایرانی، از تبریز به همراه ستارخان و باقرخان چریک به تهران آمدند و مجلس را از استبداد پس گرفتند.

جناب پهلوی! با درس آموزی از تجربه های گذشته و آنچه بر پدر و پدر بزرگتان رفت، نپذیرید که افراد، هواداران و از همه بدتر، سیستم هایی شما را به عنوان شاه، وارث آن گذشته غیر قابل دفاع و شکننده قرار

دهند و ناخواسته در برابر نسلی قرار بگیرد که در تجربه عملی، دوران پدر شما را دیکتاتوری وابسته به خارجی ها می دانند. رك بگویم اجازه ندهید آمریکای ترامپ و حکومت عربستان با قرار دادن يك تیم و بودجه اختصاصی از رضا پهلوی خوش سخن و مدرن، شاه مستبد دیگری بسازند که مردم به جای همراهی با او در برابرش قرار بگیرند. معلوم است که اگر گذار ایران از استبداد دینی، به دخالت خارجی و نابودی ایران برای احیای سلطنت منجر شود، ایرانیان بی شماری چون ستارخان و باقرخان چریک در مقابل آن خواهند ایستاد.

کدام رضا؟ پهلوی یا پسر شاه؟

استراتژی تخم مرغها در دو سبد، به دوگانگی شخصیت و رفتار شما منجر شده. در نتیجه ما با دو رضا پهلوی روبرویم. یکی آن که در غرب بزرگ شده و دمکرات است و علاقمند به هنر است و در مصاحبه با رادیو فردا می گوید اگر دوباره به دنیا می آمدم، دوست داشتم يك کارگردان سینما باشم. یعنی هنرمندی و خلق يك فیلم را به بودن در سیاست ترجیح می دهد.

همین آقای رضا پهلوی است که از آینده ایران دمکراتیک، سکولار، هماهنگ با موازین حقوق بشر حرف می زند و می گوید در خون من ژن سلطنت نیست و بر گذشته پدرش انتقاد دارد و می پذیرد که اگر پدرم و رژیم پدرم ایراد نداشت، که انقلاب نمی شد. این همان رضا پهلوی است که اعلام می کند میلی به قدرت ندارد و برایش تنها رفتن استبداد و آزادی مردم ایران مهم است. از این نظر رضا پهلوی شبیه تمامی هشتاد میلیون ایرانی است با حقوق برابر شهروندی. با این رضا پهلوی حتی من که زندانی سیاسی پدرش بوده ام، احساس هم مسیر بودن می کنم.

اما ما با رضا پهلوی دیگری هم روبرو هستیم. کسی که هم نام شماست، اما بیش از هر چیزی پسر شاه سابق ایران است. وارث سلطنت اوست. برای ادامه پادشاهی ایران قسم خورده. و حاضر نیست قسم اش را به حفظ تاج و تخت پس بگیرد. و در مقابل انتقادهایی که به پدرش می شود، تنها با گفتن این جمله که "اما پدرم ایران را دوست داشت" پنجاه سال پیامد وابستگی پدرش به انگلیس و آمریکا را نادیده می گیرد.

هزاران اعدامی و شهید و دهها هزار زندانی سیاسی شکنجه شده را نادیده می گیرد. کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد سال ۳۲ را در حمایت از پدرش، علیه مصدق و ملیون، نادیده می گیرد. فساد و ناکارآمدی سیستم پادشاهی پدرش را که منجر به انقلاب شد را نادیده می گیرد و تنها با يك جمله کلیشه ای احساسی که "اما پدرم ایران را دوست داشت" از پاسخ دادن طفره می رود.

پدر ایران دوست شما طبق اسناد منتشر شده اخیر آمریکا، حتی به اصرار کندی رییس جمهور آمریکا هم حاضر نبود فقط سلطنت کند و قدرت را در اختیار نخست وزیر موقت آقای امینی قرار دهد. شاه پدر شما با قدرت طلبی مستبدانه و اینکه فکر می کرد او چون از ژن رضا شاه است، شعورش از همه مردم ایران بالاتر است، حتی به يك روزنامه و حزب آزاد اجازه فعالیت نداد، تا آنجا که برای مردم ایران راهی جز انقلاب باقی نماند.

اما شما حداقل دو راه در پیش رو دارید. یا رسماً پایان سلطنت را اعلام کنید و به همه شبهه ها پایان دهید که ژن خود را چون پدرتان برتر از ایرانیان دیگر نمی دانید، تا همه در کنار هم بایستیم.

یا پشت سلطنت بایستید و همانطور که قرار است از مزایای پیش استفاده کنید، هزینه هایش از جمله پاسخگویی به ژن برتر و ظلم های نظام سلطنت پهلوی که شما وارث آنید را هم بپردازید.

مگر غیر از این است که شما با امتیاز همین پسر شاه بودن، در صفوف مخالفین ظاهر شده اید و دست از سلطنت بر نمی دارید تا در رقابت های سیاسی قد بلندتر از سیاسیون دیگر بنمایید؟

آن رضا پهلوی دوست داشتنی و خوش سخن که در بعضی مصاحبه ها خود را می نماید، هم چون ما يك شهروند است و کسی بر او ایرادی نمی بیند. اما آن رضا پهلوی که پسر شاه است، به محض تظاهرات مردمی که رهبری نشده در بیش از هفتاد شهر به خیابان ها ریختند، در تلویزیون ظاهر می شود و چون رهبر یگانه انقلاب با مردم حرف می زند و می فرماید شما ادامه دهید! (گویی آنها با فرمان او به خیابان آمده اند که با فرمان او بمانند. او سوار بر موج های خودجوش ایجاد شده می شود، که نتیجه اش مصادره جنبش مردم ایران به نفع سلطنت موروثی و سرخوردگی همه مخالفین است.)

پسر شاه به مردم حاضر در خیابان می گوید در خیابان بمانید، من با

خارجی ها صحبت می کنم. این حرف او ما شنوندگان را به این نتیجه می رساند که وی راهی جز راه پدر بزرگ و پدرش که تکیه بر حمایت خارجی بود را نمی شناسد و می خواهد آزموده ناموفق وابستگی به خارجی را دوباره بیازماید. و از همینجا معلوم می شود در آینده، او از دو رضا پهلوی موجود و نامعلوم، به يك رضا پهلوی معلوم، که تنها پسر شاه است و وارث تاج و تخت موروثی و وابسته به خارجی تبدیل خواهد شد و میل قدرت و سلطنت، دیگر جایی برای آن رضا که به ظاهر مهربان و آزادی خواه است نخواهد گذاشت.

ما می دانیم، و شما بهتر از همه ما می دانید که

تلویزیون های حامی شما، با بودجه های سری سالهاست با پخش برنامه های غیر سیاسی سرگرم کننده، مشغول کار شده اند، تا در روز صفر سیاسی شوند و پسر شاه را با تبلیغات گسترده بر تخت سلطنت بنشانند. آنها مدتهاست با نمایش صحنه های تبلیغاتی از آرشیو تلویزیونی دوران شاه، بخشی از نسل جدیدی را که بدبختی های زمان شاه را تجربه نکرده اند را به این نتیجه می رسانند که زمان شاه گویی دوران گل و بلبل بوده و نسل قبلی همگی دیوانه بوده اند که علیه منافع خودشان انقلاب کرده اند. حال آن که این تصاویر همان تصاویری است که وقتی ما زندانیان سیاسی زیر شکنجه بودیم و اکثریت مردم در فقر می زیستند، از تلویزیون های حکومتی شاه پخش می شد. کار این تلویزیونها مثل این می ماند که چهل سال بعد، تصاویر تبلیغاتی جمهوری اسلامی را که هم اکنون از رسانه های حکومتی پخش می شود، برای اثبات خوبی رژیم آخوندی نمایش دهند. آیا استفاده از تصاویر تبلیغاتی دوران شاه به عنوان واقعیت های آن دوران، تحریف تاریخ برای بازگشت سلطنت شما نیست؟

در دوران شاه نسل ما و مردمی که در ایران فقر زده و استبداد زده می زیستند، به دروغ بودن آن تصاویر تبلیغاتی تلویزیون شاه می خندیدند. همانگونه که مردم ایران امروزه به تصاویر تبلیغاتی جمهوری اسلامی از رسانه هایش می خندند.

سیمرغ ایرانی

نجات جامعه ایران با رهبری واحد ممکن نیست. چرا که این جامعه از مرحله پذیرش استبداد، چه دینی، چه سلطنتی، چه فردی گذشته و هیچ رهبر واحدی نمی تواند این جامعه متکثر ایرانی را نمایندگی کند. توهم رهبری واحد، هنوز شکل نگرفته به شکست می انجامد و یا بر فرض

محال اگر هم به پیروزی رسد، به دیکتاتوری خواهد انجامید. در فردای ایران تنها باید به سیمرغ ایرانی دل بست که از نمایندگان افسار، اقوام، نسل ها و گروه های مختلف جامعه شکل بگیرد. برای خیال خام قدرت فردی، با سیمرغ آینده ایران نمی توان جنگید. اگر سیمرغ رهبری جامعه آزاد ایران شکل نگیرد، برنده آن نه شما هستید، نه هیچ يك از مخالفین فعلی جمهوری اسلامی. که متأسفانه احتمال اول این است که به جای سیمرغ ایرانی، يك لاشخور، يك سپاهی یا اطلاعاتی کراواتی وابسته به روسیه بر سر کار خواهد آمد. او حتی ممکن است سران این رژیم را هم محاکمه کند تا مردم را در ابتدا راضی کند.

سیمرغ ایرانی، نه سلطنت موروثی!

مردم ایران يك گروه سلطنت طلب نیستند. گروه های فکری و دینی و قومی و نسلی و طبقاتی آنها از خود سخنگویان و نمایندگانی دارند که نماینده درد و رویاهای ایشان است. اجازه دهیم در فردای ایران، سیمرغ ایرانی که از نمایندگان آنان شکل می گیرد، مجلس موسسان را تشکیل دهد و اداره کند، نه تنها هواداران رضا پهلوی.

سلطنت اگر بی قدرت است، چه کاری برای فردای ایران خواهد کرد؟ شاهی که مثل ولی فقیه به هیچ نهادی پاسخگو نیست، چگونه قرار است خود مانع از استبداد بعدی دیگران شود؟ ما به قدرتمندانی در فردای ایران نیازمندیم که در مقابل قوه قضاییه مستقل پاسخگو باشند و موقت باشند و در صورت آگاهی مردم از خطاهایشان، با اولین رای گیری از قدرت عزل شوند، نه چون ولی فقیه و شاه که با رای مردم عزل نمی شوند.

رضای عزیز! از دو گانگی خارج شو!

برای چند هزار طرفدار سلطنت که بیشترشان تنها نوستالژی طبقاتی دوران گذشته خود را دارند و خیلی هایشان در پایان عمر خود به سر می برند، مردم را دچار دوگانگی نکن. با آزادگی اعلام کن، سلطنتی که جز تعصب به تئوری غیر علمی ژن برتر مبنایی ندارد، برای تو بی ارزش است.

با احترام و دوستی

محسن مخملباف

۲۵ فوریه ۲۰۱۸

**خامنه ای: بر دشمن پیروز شدیم!
ضیافت پیروزی!**



معلم گفت فردا باخودتان یک کاردستی بیاورید
کودک بلوچ کاغذ رنگی نداشت- هیچ نداشت
ولی تا چشم کار میکرد بیابان و خار بیابان داشت
با دستهایش کار دستی درست کرد و به مدرسه آمد



نیمکتهای خالی،

مهمان بودیم. در مدرسه شهید مهتدی قاسم‌آباد با هم همکاری. در کلاس او هم دو نیمکت خالی است. اگر به اصرار نسرین نبود، بهانه‌ای می‌تراشیدم. اما نسرین کلافه بود. حق هم داشت. در چاردیواری آپارتمان فکسنی

که همان را هم تا یکی دو ماه دیگر از دست می‌دادیم با سه دختر قد و نیم‌قد رو به بلوغ با عکس‌هایی در تلگرام و اینستاگرام و خواسته‌هایی که برآوردنش کار من یکی نیست. فرج در همان خانه پدری، در باغی باصفا دوخواه‌ای داشت. راحت بود. لااقل اجاره کمرشکن به عهده‌اش نبود.

بعد از شام نشسته بودیم روی نیمکت چوبی در بهارخواب. صنوبرها قد کشیده بودند. پای درخت خشکی پایتال کاشته بودند و حالا تنه خشک درخت از شادابی برگ‌های پایتال سبز می‌زد. ماه بدر کامل بود و در آسمان بی‌لکه ابری درخشیدن گرفته بود. از اذان ساعتی می‌گذشت و از دور دست، از بلندگوی مسجد صدای تلاوت قرآن می‌آمد. فرج گفت: بالاخره چی شد؟ شکایت کردی؟

گفتم: چکش را به اجرا گذاشتم. اما بی‌فایده‌س. مهم خانم بود که از دستم درآمد. حماقتی کردم حالا باید تاوان پس بدهم.

فرج استکان چای را برداشت. به رنگ چای نگاهی انداخت، حبه قندی در دهان گذاشت و جرعه‌ای نوشید. گفت: «هر جا می‌رم، بوی سوختگی می‌شنم. حتی سر کلاس که هستم. چشمم به نیمکتهای خالی...»

بغض گلویش را گرفته بود. رنگش پریده بود. گفت: «ترس من یکی ریخت. از اینکه هم فکر کنند حرف‌های رو یا سطحی می‌زنم، دیگه باکی ندارم.»

تکیه‌ام را داده بودم به دیوار برهنه آجری. گفتم: اگر این سه بچه نبودند، اگر نسرین نبود شاید من هم حرفم رو رک و راس می‌زدم.»

نگفتم که بابا بابا گفتن‌هاشان دلم را می‌لرزاند. نگفتم ترسیده‌ام و مثل این است که من هم پای آن جوی آب از زندگی جا مانده‌ام. نگفتم که بوی سوختگی در شامه من هم هست. ماجرای عضدی را برایش تعریف کردم. گفتم مثل این است که اگر کسی بگوید عضدی غایب است، غیبت او دائمی می‌شود. بعد دیگر هیچ چاره‌ای نیست جز آنکه همه حقیقت گفته شود. گفتم من از همین می‌ترسم. مثل یک آدم یتیم، سرم را بین دست‌هام گرفته بودم و می‌ترسیدم که بغضم بترکد.

۷ آذر ۹۸

آن‌ها گذاشته بودند. بعدش هم باز صدای گلوله آمد. فرج گفت: یکی را باس کشته باشن.

یکی‌شان از دیوار بالا می‌کشید و فرج دست مرا گرفته بود و با خود می‌کشید و باز صدای گلوله آمد و یکی که داشت از دیوار بالا می‌کشید افتاد توی کوچه و چند متر آن‌طرف‌تر دو نفر دیگر هم افتاده بودند کنار جوی. دست فرج می‌لرزید و من لرزش دست خودم را احساس نمی‌کردم. گفتم: یکی افتاد توی جوی.

فرج گفت: کجاس؟

گفتم: نمی‌بینی؟

گفت: دستش رو می‌بینم. شاید مجروح شده باشه. بوی دود می‌آمد و من دل‌پیچه داشتم. از فکر کسی که از بالای دیوار افتاده بود پایین و شیار خون از زیر او راه افتاده بود به طرف جوی آب، حالت تهوع پیدا کرده بودم. چندک زده بودم و داشتم دل و روده‌ام را بالا می‌آوردم که فرج بدو خودش را رساند به کسی که توی جوی افتاده بود. مثل این بود که صداس از خیلی دور می‌آمد:

-تیر خورده جواد.

خودم را رسانده بودم بالای سر فرج. دست‌ها و مچ پای افتاده را دیدم. چهارده پانزده سال شاید بیشتر نداشت. گلوله خورده بود به پهلوی راستش. بدنش به رعشه افتاده بود که باز صدای گلوله آمد و از دورتر صدای مردم که داد می‌زدند:

بی‌شرف. بی‌شرف.

دانه‌های درشت برف. شعبه بانک‌ها که سوخته. مرکز تجاری با شیشه‌های شکسته و در جا کن شده و سوخته. پمپ‌بنزین‌های سوخته. شهر سوخته. به حلب خوش آمدید! به هر جا که قدم می‌گذاری در پشت سر ردی از خاکستر می‌بینی. مدتی است که چشمانم تار می‌بیند. تپش قلب. اضطراب و تهوع. مثل این است که در همه این روزها بالای سر نعش یک پسر بچه چهارده پونزده ساله در جوی خیابان ایستاده‌ام و در همان حال زندگی از برابر چشمانم می‌گذرد. این من نیستم که زنده‌ام. دیگری به نیابت از من زندگی مرا درپیش گرفته. همه مدت خیال می‌کنم که ایستاده‌ام بر سر همان جوی و به آن دیگری نگاه می‌کنم که هر دم بیشتر از من فاصله می‌گیرد. یک شب بعدش هم خانه فرج اینها

8 جای عضدی روی نیمکت سوم خالی بود. چند بار اسمش را تکرار کرده بودم: عضدی؟ به جای آنکه بگوید «حاضر، آقا!» «سکوت کلاس را فرا گرفته بود. مثل این بود که اگر به زبان می‌آمدند و می‌گفتند که عضدی غایب است، غیبت او دائمی می‌شد. آن موقع می‌بایست کسی سکوت را بشکند و همه آنچه را که در این چند روز اخیر اتفاق افتاده بود با صدای بلند بگوید. در کدام کتاب تاریخ، شرح این واقعه گفته می‌شود؟

به فرج گفته بودم من یکی به تاریخ بی‌اعتمادم. اینهمه تاریخ درس دادیم، کدام حقیقت را به بچه‌های مردم یاد دادیم؟

خیابان‌ها شلوغ بود. من و فرج نشسته بودیم در تاکسی. می‌خواستیم بروم دادسرا که چک بلامحل باجناقم را اجرا بگذارم. بی‌فایده هم بود. خانم را از دستم درآورده بود، ورشکست شده بود و فرار کرده بود رفته بود ترکیه. می‌دانستم بی‌فایده است. نسرین اما اصرار داشت که حتماً چک را به اجرا بگذارم. میانه‌اش با خواهرش شکرآب شده بود. خواهرش هم گریه‌کنان گفته بود که خب، تقصیر خودتان است. اگر طمع نمی‌کردید آن ذلیل‌مرده هم نمی‌توانست خانه‌تان را از چنگ‌تان درآورد. من خانه را به اقساط خریده بودم با وام آموزش و پرورش و حالا، هم باید قسط آن را می‌دادم و هم سرپناهی اجاره می‌کردم. با کدام پول؟ با همین چندرغاز آموزش و پرورش؟

خیابان ولی‌عصر شلوغ بود. عده‌ای به اعتراض راه افتاده بودند و شعار می‌دادند. عصبانی بودند. این بار وضع فرق داشت. این را به وضوح می‌شد دید. راننده گفت: پیاده شید آقاییون. خانوم پیاده شو. راه بسته‌س...

فرج جلوتر پیاده شد و کرایه را حساب کرد. هرچی اصرار کردم که دُنگم را بگیرد، نگرفت. پیاده راه افتاده بودیم که موتورسوارها، دو ترکه از راه رسیدند و کار بالا گرفت. گاز اشک‌آور زده بودند و از دور صدای گلوله هم می‌آمد. ما زده بودیم توی کوچه‌پس‌کوچه‌ها که ستون دود بلندی از خیابان ولی‌عصر بلند شد. توی یکی از همین کوچه‌ها پس‌کوچه‌های اطراف ولی‌عصر بود که چند نفری می‌دویدند و سه مأمور هم سر در پی



حاصر حصارك... محمود درويش

اضرب بها
عدوك.
فأنت الآن..
حر.. وحر.. وحر..
حاصر حصارك لا مفر ... اضرب عدوك لا مفر
حاصر حصارك لا مفر ... اضرب عدوك لا مفر
سقطت ذراعك فالتقطها ... وسقطت قربك
فالتقطني
واضرب عدوك بي
فأنت الآن.. حر.. وحر.. وحر..
حـــــر

حاصر حصارك
بالجنود و بالجنون
ذهب اللذين تحبهم
أه... ذهبوا
فإما ان تكون... أن تكون... ان تكون.....
او لا تــــكــــون
حاصر حصارك لا مفر ... اضرب عدوك لا مفر
حاصر حصارك لا مفر ... اضرب عدوك لا مفر
سقطت ذراعك فالتقطها ... وسقطت قربك
فالتقطني
واضرب عدوك بي
فأنت الآن.. حر.. وحر.. وحر..
حـــــر

سقط القناع عن القناع..
قد أخسر الدنيا.. نعم
لكني أقول الآن..... لا..
إلى آخر الطلقات..... لا
إلى ماتبقى من هواء الأرض لا
ماتبقى من حطام الروح لا
بـــــــــــــــروت لا
بـــــــــــــــروت لا

حاصر حصارك لا مفر ... اضرب عدوك لا مفر
حاصر حصارك لا مفر ... اضرب عدوك لا مفر
سقطت ذراعك فالتقطها ... وسقطت قربك
فالتقطني
واضرب عدوك بي
فأنت الآن.. حر.. وحر.. وحر..
حـــــر
حاصر حصارك لا مفر ... اضرب عدوك لا مفر
حاصر حصارك لا مفر ... اضرب عدوك لا مفر
سقطت ذراعك فالتقطها ... وسقطت قربك
فالتقطني

قتلاك أو جرحاك
قتلاك أو جرحاك..... فيك ذخيرة
فاضرب بها
اضرب بها